دیوان مهدی احمدی

کتاب دوم

باده‌های بدنی

شناسنامهٔ کتاب



نام کتاب: دیوان مهدی احمدی

کتاب دوم: باده‌های بدنی

شاعر: مهدی احمدی (ـ ۱۳۶۰)

تاریخ نشر: تیر ۱۳۹۵

sherhayeoonjoori@gmail.com

beytolqazal.blogfa.com

الهه‌های شعر

فرشته‌اند
شعرهای نانوشته‌اند
از سه رشتهٔ بلور بازتاب آفتاب روی برف
تبلور شراره‌های ماه
و چکه‌چکهٔ سرشک تک‌ستاره‌ها سرشته‌اند
گاهگاه
در اتاق روشن خیال
زیر پنجره
روی چارپایه‌ای نشسته‌اند
برهنه‌اند و خیس شبنم‌اند
مست شور و شوق نوجوانی‌اند
بکارت و طراوت مجسم‌اند
خنده‌هایشان
خنده‌های بی‌خیال کودک‌اند
خیره می‌شوند
به ژرفنای چشم‌های تو
به ناکجای اشک‌ها و رشک‌ها و خشم‌های تو
به پیله‌ای که گرد خود تنیده‌ای
به نقش تختخواب آبی‌ای که روی برگ‌برگ دفتر تخیلت کشیده‌ای
به نعش پرتعفن امیدهای مرده‌ات
به لایه‌های ترس روی ترس قلب کرم‌خورده‌ات
به شعله‌های شهوتت
به حسرتت
و شست خویش را به ناز می‌مکند

عطرشان

— نفس که می‌کشند —

یک چکیده از یکایک فصول ابری کتاب عشق‌های نوشکفته است

عصارهٔ تمام لحظه‌های ناب زندگی است

یک خلاصه از تمام شعرهای تاکنون نگفته است

نسیم کوچه‌باغ روستای کوچکی است

آن‌طرف‌تر از حصارهای هفت شهر عشق

بوی دود

بوی سوختن

بوی دردناک داستان عاشقانه‌ای است

که سال‌هاست

در دل شکسته‌ای نهفته است

چشم‌هایشان

گدازه‌های آتشین کوه‌های خشمگین

طرح‌های باشکوه کهکشان راه شیری‌اند

گیسوانشان دو آبشار زرنگار

گریهٔ گروهی غزال‌های کوهی‌اند

طره‌های آفتاب عصر

لای پنجه‌های پردهٔ حصیری‌اند

لبانشان

طعم‌های سادهٔ زمینی‌اند

دو استکان نقش‌دار چای دارچینی‌اند

قاچ‌های هندوانهٔ درون دیس چینی‌اند

گونه‌هایشان

تپه‌های تفتهٔ کویری‌اند

سینه‌هایشان

توله‌شیرهای شیرمست گرم کشتی‌اند

ساق‌هایشان
ببرهای بی‌قرار فصل جفتگیری‌اند
صدایشان
زیر چلچراغ جاودان آسمان
بق‌بقوی دسته‌ای کبوتر است
در کنار سفرهٔ پنیر و نان
شعرخوانی سماور است
پچ‌پچ شبانهٔ زنی جوان
— در میان غژغژ لطیف تختخواب —
توی گوش شوهر است
هر زمان که مست لمس یک نوازش‌اند
حرف می‌زنند و حرف می‌زنند
التهاب لحظه‌های ناب آفرینش‌اند و چانه‌شان که گرم می‌شود
روح واژه‌های زنده را
با حریر پرنیان گیسوان دختری جوان
با کلاف هفت‌رنگ جعبهٔ مدادرنگی کمان آسمان
با کمند حلقه‌حلقهٔ دم سمند آرزو
با طنین آخرین ترانهٔ حزین قو
با طناب زندهٔ تن هزار مار زخمی سیاه
با نخ طلایی لباس پادشاه
روی دار قالی پرندهٔ خیال
لابه‌لای تاروپود نازک گلیم شعر می‌تنند

ستاره‌باران

شعر من، ای امید پنهانی
ای نسیم همیشه طوفانی

در شب سایه‌های ترس‌آور
تو همان کودک هراسانی

که در این کوچه‌های تنهایی
راه گم کرده و پریشانی

تا بگویی که من نمی‌ترسم
با صدایی بلند می‌خوانی

در شب خشک و بی‌ستارهٔ من
تو امید ستاره‌بارانی

شب و پژواک ترسناک سکوت
تو و آوازهای نورانی

تنها امید

یک روز سرد بهمن پنجاه و هفت بود
روزی که آخرین گل این باغ هم فسرد
روزی که آخرین غزل عاشقانه سوخت
روزی که آخرین پری رودخانه مرد

تعبیر خواب خونی فرعون روزگار
همنوع‌خوار بودن گاوان لاغر است
دستت که تنگ شد، دل تو سنگ می‌شود
در شوره‌زار خندهٔ گل نامیسر است

اما شهاب‌ها همه بارانی‌اند تا
از کهکشان برای تو پیغامی آورند
ماه شب چهاردهم پابه‌ماه شد
امشب ستاره‌ها همه در سعد اکبرند

در گیرودار بازی شطرنج سرنوشت
اسب سیاه عاشق اسب سفید شد
روی دو پا بلند شد و شیهه‌ای کشید
شاه و وزیر و لشکرشان ناپدید شد

داروی زخم‌های تن مرد خسته است
معجون خون‌چکان غزلخوان یک هوس
وقتی که آخرین پر سیمرغ نیز سوخت
تنها امید بوسهٔ تهمینه است و بس

درمان التهاب تنی بی‌قرار و مست
معشوق آسمانی بی‌تن نمی‌شود
حقا که جای خالی چیزی برای مرد
مانند جای خالی یک زن نمی‌شود

موی من

یکی یکی سفید شد

امیدهای من

هزار تا هزار تا

ناپدید شد

زیتون

پشت یک کوه بلند
شاید آهوی تو آن‌جا باشد

سال‌ها آنچه در آغوش گرفتی
زانوهایت بود
آنچه گِل روش گرفتی
آرزوهایت بود
تار موهایت
یک به یک برف شدند
آرزوهایت
کم‌کم افسرده و کم‌حرف شدند
گردباد آمد و رؤیای تو را با خود برد
آرزو حسرت مطلق شد و مرد

درد تنهایی کم‌حرف‌ترین مرد زمین ژرف‌ترین درد زمین است

زندگی شعر نبود
زندگی لرزش یک زلزلهٔ دائمی و
بند بند تن یک شاعر بود
گاه، چون ماهی بیرون از آب
دو لبت می‌تپد و انگاری
حالت امروز خراب است، خراب
هوس بوسهٔ فوری داری
گاه – انگار که سردت شده باشد – بدنت می‌لرزد

یهو، بی هیچ دلیلی
در زمان برمی‌گردی
می‌روی رو به عقب
می‌رسی باز به یک شب
شب خرپشته و مهتاب
بازی موی پریشان با باد
تن زیتونی زینب...

بعضی از خاطره‌ها نادره‌اند
بعضی از خاطره‌ها... مثل همین خاطرهٔ مبهم من با زینب...
من با دلبر...
من با دلدار...
خواب بودم یا بیدار؟
خواب اگر باشد هم
این از آن خاطره‌هاست
این از آن نادره‌هاست

باد در را می‌بندد
سقف برمی‌خیزد
ماه پایین می‌آید
آسمان روی سر تازه‌عروس
قند می‌ساید
پوستر هایده می‌خندد و می‌خواند
لامپ می‌سوزد، می‌سوزد
پشه‌ها می‌رقصند
شرم از تک‌تک آجرها بیرون می‌آید
خون می‌آید

خون می‌آید
زینب دارد خون می‌زاید
زینب دارد زیتون می‌زاید...

درد تنهایی
غده‌ای چرک‌چکان است که در گوشهٔ تاریک‌ترین غار زمین، ذهن تک‌افتادهٔ مردانه
تخم می‌ریزد
کرم زشتی است که در چشم ترک‌خوردهٔ مردی مرده
رنگ‌های زردابی را در هم می‌آمیزد
طعم تلخی است که توی دهنت می‌ماند
پیرمردی تک و تنهاست که در پارک
روی یک نیمکت تک‌نفره
می‌نشیند
برمی‌خیزد
می‌نشیند
برمی‌خیزد
و تو تنها هستی
یک دل ساده و کوچک داری
و به هر دخترکی شک داری

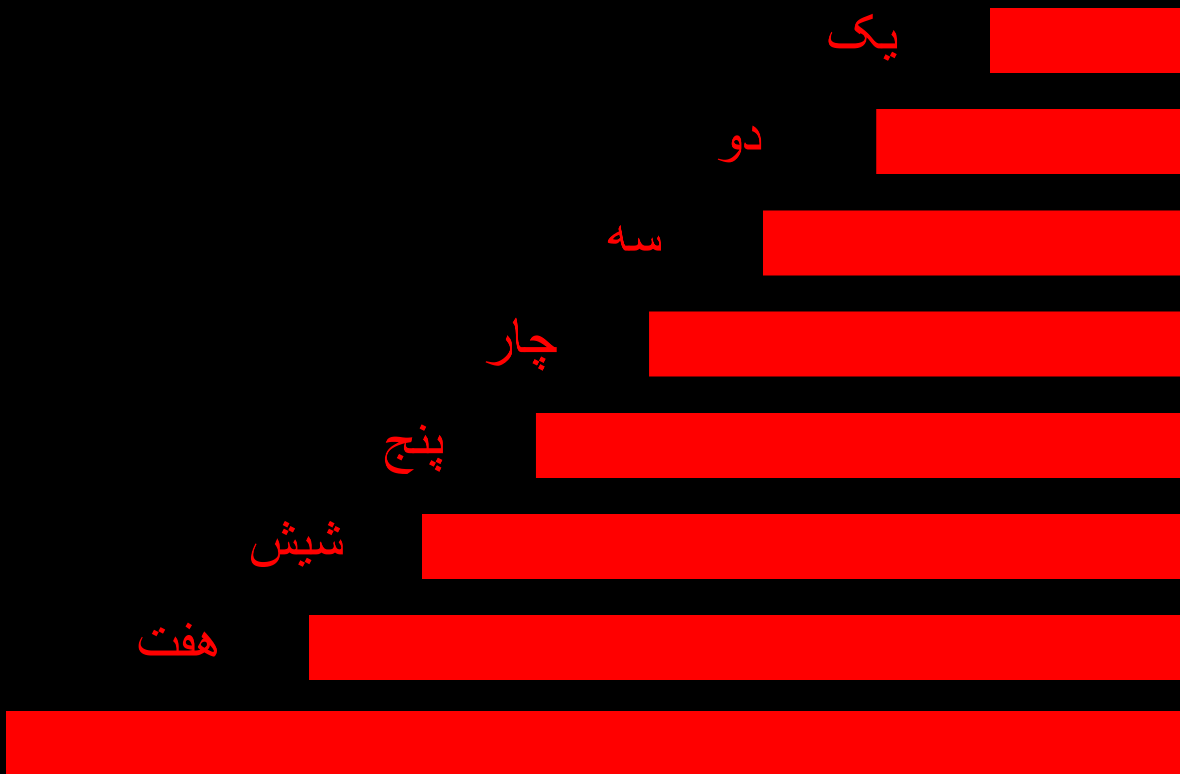
هر زمان دخترکی خواستنی می‌بینی
آن زمانی که زبانت می‌گیرد
آن زمانی که تنت می‌لرزد
یاد زیتون می‌افتی
و شبش خون می‌بینی در خواب
رقص موهای پریشان می‌بینی در مهتاب
به خودت می‌گویی

ای زغالی که سر قلیانی
تا به کی منتظر بارانی؟
سوختی، می‌بینی؟
به همین زیبایی
به همین آسانی
به خودت می‌گویی
قصهٔ عشق دو فصل است:
دوستت دارم
و غلط کردم
خواندنش می‌ارزد؟
به خودت می‌گویی
به پروپاچهٔ این عشق نپیچ
با لگد خواهد رفت
توی دندان‌هایت
با لگد خواهد رفت
وسط سفرهٔ رؤیاهایت
عشق هم مثل گل است
عمرش کوتاه است
و فراقی که چنان صاعقه‌ای می‌آید
آتشی خواهد زد
به سراپایت

درد تنهایی اما
نیش دندان وفادارترین ماچه‌سگ هار جهان است
مثل یک استرس سوخته است
مثل یک لختهٔ خون در قلب است
مثل بیزارترین عقده که در تلخ‌ترین خندهٔ یک مرد نهان است

چشمهٔ سنگ مذابی است که هرچند که در سینهٔ یخ‌بسته‌ترین کوه زمین پنهان است
دم به دم منتظر یک فوران است
دم به دم منتظر لحظهٔ آتش‌بارانی بی‌پایان است
و تو تنها هستی
یک دل ساده و کوچک داری
و به هر دخترکی شک داری

هر زمان دخترکی خواستنی می‌بینی
آن زمانی که زبانت می‌گیرد
آن زمانی که تنت می‌لرزد
آن زمانی که یقین داری باز امشب
خواب موهای پریشان خواهی دید
خواب یک نیمه‌شب خونی تابستان خواهی دید
گرچه هر بار به خود می‌گویی نه، نه، نه، دیگر نه
اما یک جایی، در ته‌وتوهای دلت، می‌دانی که
عشق عمرش کوتاه است، قبول
اما
حس جادویی هر لحظهٔ با دلبر بودن
به تمام لذت‌ها می‌ارزد
قصهٔ عشق دو فصل است، قبول
اما
طعم زیتونی هر واژهٔ آن
به تمام ادبیات تمام ملت‌ها می‌ارزد



از پله‌ها اومد پایین و رفت

خشکسالی

خشکسالی آمده
و چشمه‌ها و رودهایمان تهی است
آب هم
شبیه صد هزار چیز دیگر وطن
– به‌جز حجاب و روضه و نماز و بمب هسته‌ای
به‌جز بصیرت و حماس و صادرات انقلاب و سانسور نوشته‌های من –
عجالتاً هلاک بی‌توجهی است

بس‌که ما سه‌نقطه‌ایم
کتاب پرفروش سال مملکت
کتاب راهکارهای جالب طهارت است
ولی دریغ، آب کو؟
ببخش شیخنا
– جسارت است –
کونمان – تصدق سر شما – گهی است

تا شب اول میان قبرتان کردید گیر
بهترین ذکر این عبارت باشد از جوشن‌کبیر
اسم اعظم در میان این عبارت مخفی است:
الیواش، الاوووووووخ، المُردم، دخیلٌ یا نکیر

یک نفر همسر زیبای بلایی دارد
و دم حوزهٔ علمیه سرایی دارد
حال، خوانندهٔ عاقل، تو خودت حدس بزن
عفت همسر او شانس بقایی دارد؟

شهر گل‌ها

امان از دست این رژها و ریمل‌ها و موچین‌ها
امان از دست دامن‌ها، فغان از دست این جین‌ها

امان از دست میناها و دیناها و تیناها
امان از دست ساراها و سیماها و سیمین‌ها

تمام دختران میهن من مثل گل هستند
امان از دست مریم‌ها و نرگس‌ها و نسرین‌ها

به یاد لیلی و شیرین و ویس داستان‌ها بود
که می‌زد قلب مجنون‌ها و خسروها و رامین‌ها

ولی افسوس، دوران پلشت گشت ارشاد است
امان از دست خواهرهای زشت توی ماشین‌ها

مگر ارشاد شد فرهاد یا ارشاد شد مجنون
به ضرب و زور زندان و ون و باتوم و پوتین‌ها؟

دریغا، این جناب ایکس از روزی که یادش هست
طلبکار است از ما بی‌بصیرت‌ها و بی‌دین‌ها

چه بی‌انصاف هستم، ایکس هم یابوی مطلق نیست
که ضمن خواندن راپورت‌های این خبرچین‌ها

جناب ایکس گاهی هم دو بیتی شعر می‌گوید
امان از دست منقل‌ها و انبرها و مرفین‌ها

سپس تمرین ادراک جمال ذات حق دارد
امان از دست تمرین‌ها و تمرین‌ها و تمرین‌ها

زغال خوب و حال خوب و فال خوب و مال خوب
خدایا، شیخ گردانم؛ چه حالی می‌کنند این‌ها

همین دیشب ته این کوچه کاری مبتذل کردم
یکی از دختران میهن خود را بغل کردم

ببخش آقا، نزن ما را که هر کار آن وسط کردم
جوان بودم، نفهمیدم، غلط کردم، غلط کردم

اگر لب‌های یارو را گرفتم مثل خر خوردم
شکر خوردم، شکر خوردم، شکر خوردم، شکر خوردم

غرض تمرین ادراک جمال ذات حق بود و
خودم هم مستحق بودم، طرف هم مستحق بود و

یهو دیدم که از عرفان موردار سرشارم
مگر من دل ندارم؟ بعله، دارم، خوبشم دارم

یهو دیدم که سیمرغم، یهو دیدم که عطارم
یهو دیدم که سبحانی، أنا الحق، من چه می‌خارم

یهو دیدم که — یوهو — ناصرالدین شاه قاجارم
معاذالله، ایشانم؛ عصای عاج هم دارم

عجب عرفان مرطوبی، عجب عرفان مرغوبی
زهی صورت، زهی معنی، زهی خوبی، زهی خوبی

مِن المخلوق اِلی الخالق و کُنتُ فانیاً فِی الله
مرا دریاب خالق، آمدم، آ... آ... اِهِه، اُه، آه!

چه حالی داد آن بالا، میان ابرها، اما
مفاسد حبس کرده شیخ نجم‌الدین کبری را

خواهر زشت توی ون

سیمای دماغِ بین چادر دارد
از ریمل و ماتیک دلی پر دارد
این خواهر زشت توی ون انگاری
از هرچه قشنگ است تنفر دارد

در امر به معروف تبحر دارد
بیماری مزمن تذکر دارد
با این‌همه کابوس مخوفش این است:
یک جای تنش همیشه شرشر دارد

بوی باران بهاران که به بالین بیابان برسد خواهی دید
خندهٔ خطمی‌ها
ناز نرگس‌ها را
بازی رازقی و لالهٔ عباسی و مریم‌ها را

جنگ ادیان که به پایان برسد خواهی دید
صلح آدم‌ها را

درخت عفاف با اسید آبیاری می‌شود.

زنده‌رود

روی گونه‌های خشک اصفهان
زنده‌رود
اشک‌های شادی زنان و مردها و کودکان نیمی از جهان
مرده بود

در کتاب مستطاب شیمی‌البصیرة آمده:
این پدیده‌ها عذاب آسمانی‌اند
مقصرش زنان بدحجاب اصفهانی‌اند
اسید موقعی که با بصیرت اسیدپاش میکس می‌شود
مایهٔ مزید انبساط خاطر مبارک جناب ایکس، آن رییس تا همیشه فیکس، می‌شود
و هاش دو اُ که هاش دو اس اُ چار می‌شود
بهار می‌شود

زنده‌رود
مرده است
زنده‌رود را
دزد برده است
توی کوچه‌های اصفهان صدای جیغ دختری است
که گونه‌هاش را
گرگ خورده است

گل نرگس

گل نرگس همیشه سالار است
در میان تمام گلدان‌ها
گل نرگس همیشه ریشه زده
توی قلب تمام انسان‌ها

توی شعر تمام شاعرها
گل نرگس نگاه دلدار است
...
...
...
توی این شعر من ولی این گل
پوزخند پلید یک خار است

به همین سادگی حقیر شدم؟
خودفروشی که پیشهٔ من نیست
شعر در مدح مردکی موهوم؟
چه بگویم؟ زمان گفتن نیست

هرچه از دل برآید آن شعر است
انوری‌های شهر عنتری‌اند
خودفروشان شعر ایدزنشان
جیره‌خواران بیت رهبری‌اند

بعد از این حافظانه خواهم زیست
تر و شیرین ترانه خواهم گفت
شعر را وقف عشق باید کرد
غزل عاشقانه خواهم گفت

شعر بالا را که خواندی در هوای سکه امشب داشتم می گفتم، اما شرم مانع شد
ناگهان الهام پیدایش شد و...
(الهام آتش‌پارهٔ من طبق معمول آتشش تند است و از آتش‌نشانی هم نمی‌ترسد)
حاصل جمع من و بی‌پولی و الهام اینی شد که می‌بینی
شعر ژانر نیمه‌عشقی ـ نیمه‌آیینی

شرمندهٔ یاران خراسانی خویشم

مقام معظم رهبری

آخرین خندهٔ من

خنده پژواک دل‌انگیزترین آزادی است

مایهٔ ناب‌ترین آبادی است

مرد وقتی می‌خندد آزاد است

شهر وقتی می‌خندد

شادآباد است

تو که شرمندهٔ یاران خودی

قاتل خندهٔ من هم هستی

آخرین خندهٔ من یادم نیست

هیچ شرمندهٔ من هم هستی؟

جهاد اقتصادی

آن تاج که ارث کی‌قباد است
خیلی به سر شما گشاد است

هر دُر که فشانده‌اید همچون
صد سوتی احمدی نژاد است

هر جور تزی که لطف کردید
نوع نمکین اجتهاد است

یک پرسش ساده دارم، اما
شاکی نشوید کاین عناد است

وقتی که خزر به باد رفته
میدان جهاد اقتصاد است؟

دماغو

علی‌الظاهر اگرچه شیخ هالوست
ولیکن زیر او ناکس‌تر از روست

الاغی خوش‌خیال و ساده‌لوح است
کسی که فکر کرده شیخ یابوست

گل لپ‌هایش از خون من و توست
که خون مفت خوردن کار زالوست

چرا استاد استبراست ملا؟
برای این‌که یک موجود شاشوست

خودش مثل خر نر می‌کند، لیک
نهیق نهی منکر عادت اوست

دماغ دیگران را پاک کردن
همیشه عشق افراد دماغوست

عین ریش مدرس روباه
روی یک اسکناس ده‌تومنی
بوی گندت مریض می‌کندم
ای وطن، ای مریض عن‌لگنی

همهٔ دشت‌هایت از دم لوت
همهٔ شهرهایت از دم هرت
وطن، ای دستِ تا همیشه بگیر
من دوباره تو را بسازم؟ زرت

صد بار امیدهای دلم را شمرده‌ام
اما هنوز هم به گمانم یکی کم است
من آن امید ناب‌ترین را
از یاد برده‌ام

صدای سخن عشق

سکوت شاعر تنهای شهر ما تا چند؟
خودی نشان بده در جمع دلبران لوند

نصیحتی کنمت، بشنو و بهانه مگیر
به ریش عاشق شکاک شرمناک بخند

چو بشنوی سخن اهل دل، مگو که خطاست
ز ما اهالی دل یاد گیر یک ترفند

حدیث عشق بیان کن به یک زبان نوین
به قبض و بسط دل عاشقت امید ببند

بر این رواق زبرجد نوشته‌اند به زر
زبور عشق نوازید با صدای بلند

اگر محل به تو نگذاشتند دخترها
بگوز تا به تو هم یک توجهی بکنند

مست مستم، مست مستم، مست مست
رقص کُردی می‌کنم تنبک به دست
چی شده؟ دام دام دارام، یوهو، دارام
هیچ‌چی، حالم همین‌جوری خوش است

هر وقت که یک بطر عرق توی بساطه

وقتی نفست تنده، چِشِت منگه و ماته

هر وقت که اون خندۀ موذی به لباته

یعنی شب جمعه‌ست و تو هم فاتحه‌تو خوندی و... حالا تو بگو، وقت چیه؟

ـ وقت صلواته؟

ـ نه جیگر، وقت لواطه!

حیف است سبیل خون‌چکانی
پشت لب زن‌ذلیل باشد

مرد اوست که زیر شرت دارد
کیری که چو دسته‌بیل باشد

قانون نخست مردی این است:
یک بیل به از سبیل باشد

در تمام حیات یک خانم
لحظه‌های سکوت کمیاب است
عمه جان هیچ وقت ساکت نیست
به‌جز آن‌موقعی که در خواب است

پستانداران عجیب‌ترین گونهٔ جانوران هستند.

سوسک (فرهنگ نام‌های دخترانه)

روزی زنان فامیل این‌جا که حاضریدند
یک دورهٔ زنانه در خانه دایریدند

دربارهٔ زمانه یا کارهای خانه
یا کسری خزانه با خویش زرزریدند

انگشتر و النگو در ذهن زرگریدند
از دست شوهران تا جا داشت غرغریدند

جوک‌های چیز گفتند، خیلی غلیظ گفتند
بدجور هرهریدند، بدجور کرکریدند

یک سوسک آمد آن‌جا، خوشرنگ و ناز و زیبا
زن‌ها که سوسک دیدند مثل فنر پریدند

از جای خویش جستند، انگار مست مست‌اند
بس شیشه‌ها شکستند، بس جامه‌ها دریدند

شیلا، هدی، حمیرا، ژیلا، هما، ثریا
سیما، صبا، سمیرا، لرزیده پرپریدند

مینای خاله کبری، تینای عمه صغری
با سوسن و سهیلا یک‌باره عرعریدند

معصومه زار می‌زد، مهسا هوار می‌زد
مغزو شیار می‌زد، ما را به‌کل کریدند

عفت، سکینه، طلعت، عصمت، خدیجه، شوکت
زینت، منیره، الفت، صحرای محشریدند

فتانه و فرانک با هم زدند جفتک
گاویده اشتریدند، اسبیده قاطریدند

ساغر، سمانه، ساحل، سه دختر محصل
با جیغی از ته دل رعدیده تندریدند

نازی، نگار و پونه، سه دختر نمونه
من مانده‌ام چگونه رو سقف ظاهریدند

نسرین حاج صادق، نیلوفر و شقایق
با جیغ و داد و هق‌هق خشکیده پژمریدند

زینب لگد به در زد، کوکب بلندتر زد
در را ز جا بکندند؛ احسنت، خیبریدند

کلثوم و خاله‌باجی، زن‌دومی حاجی
از پنجره پریدند؛ ای ول، تکاوریدند

افسانه و ستاره، پروانه و شراره
پرپر زدند، آره؛ دیدید؟ کفتریدند

فخری، فروغ و فاطی، دافای عشق لاتی
کردند سفت قاطی، برعکس قیصریدند

فرزانه و فروزان، خانم‌دماغ‌هامان
چادر ز سر کشیدند، بابا کرم قریدند

هنگامه جون و طرلان، ساپورت‌پوش‌هامان
عضو بسیج گشتند، تا بیخ چادریدند

شادی، رها، کتایون، مثل سه بچه‌میمون
جیغیده موز خوردند، ویغیده عنتریدند

الناز خاله مهناز، ساناز عمه شهناز
با پوپک و پریناز دق کرده ورپریدند

لیلا پرید بالا، شروین فتاد پایین
سرور دوید این‌ور، بعد این سه اون‌وریدند

گیسو، پری، پرستو، طناز و ماهبانو
خاموش و بی‌هیاهو شلوار را تریدند

بهنوش، شعله، مهوش کردند یک به یک غش
در بخش آی سی یو شش ماه بستریدند

سودابه و سپیده، رودابه و فریده
روی کمد پریده بوقیده شوفریدند

مرضیه و غزاله، محبوبه و گلاله
تو کیسهٔ زباله جمعاً مسافریدند

آذر، بهاره، فرزان با شهرزاد و رضوان
قربان پنج تاشان از بس دلاوریدند

ایران، سحر، مبینا، توران، قمر، ملیکا
سیلاب اشک خود را بر مبل شرشریدند

مهدیس، سایه، مهتاب، آن دختران شاداب
افسردگی گرفته، خود را سیانوریدند

مریم، بنفشه، اکرم، شبنم، شکوفه، اعظم
یک زرت و زرت محکم بالای منبریدند

تهمینه زد عقبگرد، نوشین فلان رها کرد
سیمین... نگم چه‌ها کرد، چپ کرده پنچریدند

یاسی، عسل، یگانه، ساقی، غزل، ترانه
یک بیت عاشقانه از زیر شاعریدند

بعد آتوسا و ناهید کردند زود تقلید
ده بیت مولویدند، صد بیت انوریدند

شهلا، سمیه، بانو، رؤیا، رقیه، آهو
با نوع خاصی از بو هی چندش‌آوریدند

شیوا، سعیده، لاله، شیما، حمیده، هاله
شیدا، وحیده، ژاله، در خویش ترتریدند

ریحانه، زهره، بیتا، دردانه، غنچه، دینا
مستانه، هدیه، زیبا، خود را یهو جریدند

مدهوش گشت سوگل، ننجون که مرد بالکل
صدیقه و زلیخا انگشت را بریدند

جیران اوس ممد، باران حاجی احمد
بوی گلاب آمد؛ آه، این دو قمصریدند

گوهر، منیژه، زهرا، هاجر، ملیحه، صحرا
حال و اتاق‌ها را کلاً معطریدند

رعنا، نفیسه، اختر، مانا، فهیمه، زیور
زن‌های پیل‌پیکر، چون مار لاغریدند

گلپر، نگین و گلنار، مثل زن عزادار
هی زنجموره کردند، هی خاک بر سریدند

سارا، رجا و نصرت، تارا، رزا و لعبت
با سرعت و به شدت خود را مطهریدند

کوثر، کمند و سوگند، آن‌ها که پابه‌ماه‌اند
با خواست خداوند یک بچه آفریدند

هیوا، حنا و حوا، درسا، ندا و درنا
در بیخ دستشویی کلاً مجاوریدند

مهدیه، مژده، مژگان، مهری، مونا و مرجان
تحصیل‌کرده‌هاشان، برگ چغندریدند

میهن، جمیله، خاتون، لادن، الهه، افسون
صد من نوار پرخون در خود فرآوریدند

گردان پیرزن‌ها با هنگ بیوه‌زن‌ها
وقت عقب‌نشینی باقی رو رهبریدند

آزاده و ستایش، فرماندهان ارتش
یخچال را کشیدند، آن پشت سنگریدند

زن‌های تشنهٔ هات، مثل بتول‌سادات
یک نوع خاص اصوات از خود درآوریدند

دلبر، نهال و مارال گویی شدند انزال
زیرا خوش و سبکبال لرزیده دلبریدند

ویدا، انیس و مونس، یلدا، حدیث و نرگس
اُو مای گاد، یس یس، یک فیلم سوپریدند

بلقیس و عمه انسی با ژست‌های جنسی
ای کاش لال بودم... یک کار دیگریدند

لعیا، شهین و آرام، دریا، مهین و الهام
این دختران ناکام با زور شوهریدند

پیراهن پریسا با دامن فریبا
یک‌دفعه رفت بالا؛ جانم، چه جیگریدند

شلوار جین شیرین سرخورد رو به پایین
شرت پرند و پروین... باقیشو سانسوریدند

من هم ز ره رسیدم، این وضع را بدیدم
من خویش را دریدم، آن‌ها به من وریدند

حیران نگاه کردم، هی آه و آه کردم
یا رب، چه باده خوردند؟ یا از کجا خریدند؟

بعدش شبیه یک مرد، خیلی قشنگ و خونسرد
آن سوسک را گرفتم؛ زن‌ها تحیریدند

این‌سان دلاوری را اول نباوریدند
بعدش که باوریدند، الله اکبریدند

از هند تا به مونیخ یک زن همینه از بیخ
در طول کل تاریخ زن‌ها همیشه ریدند

گل‌پسر

گل‌پسر دیروز بابادوست بود
آرزوش این بود یک آقا بشه

پشت لب شکل سبیلی می‌کشید
تا که مردی عینهو بابا بشه

گل‌پسر امروز مامان‌دوسته
دوست داره شکل مامانا بشه

زیر ابروهاشو برمی‌داره تا
مثل مامان سکسی و زیبا بشه

آدمی می‌میرد
در همان لحظه که رؤیاهایش
در دلش می‌میرند

بهار پیرمردها

درون کلهٔ کرخت کوه
سنگ‌های سوخته
هوار می‌کشند
و انتظار می‌کشند

این شراره‌ها که توی منقل‌اند
تاول تن الهه‌های جنگل‌اند

درد، درد، درد
لحظه لحظه، دم به دم
هی کشیدم و خمارتر شدم
دود، دود، دود
دود می‌کنم
دود می‌شوم
و بر فراز این اتاق تنگ و کور
به سوی بیستون صعود می‌کنم
کوه تیشه‌خورده‌ای که ریشه در زمین و سر در آسمان
قلهٔ قشنگ برفی‌اش ستاره‌ای است
پادشاه کهکشان

برای پیرمردها
امید مثل چیست؟

آرزو شبیه کیست؟
آی خضر جاودان
چشمهٔ جوانی‌ات کجاست؟

ـ لابه‌لای گیسوان یک زن جوان
و آن زمان که از بهار سیر می‌شوی
پیر می‌شوی
...
و آرزو شبیه آن زنی است
که نیست

گاه روح من زبانه می‌کشد
و روی گردوخاک میز کار
عکس یک بهار جاودانه می‌کشد
قرار عاشقانه بی‌قراری است
و رسم‌های عاشقی شبیه رسم‌های کرم‌خورده نیست
لحظهٔ تپیدن شتابناک قلب
آن زمان که کودکی که در وجود آدمی است
شادمانه جست‌وخیز می‌کند
بهار زندگی است

زندگی امید اگر نداشت
آرزو اگر نداشت
امید، آرزو، امید، آ...
ولی... نگاه کن
آی باکلاه
کلاه خویش را به احترام آی بی‌کلاه بر... نداشت

خورشید پشت ابر

یک شب بتاب و شهر مرا غرق نور کن
قم را قرین شور و شعور و غرور کن

این غار سوت‌وکور سیاه است مثل گور
چشمان شور شب‌پره‌ها را تو کور کن

خورشید پشت ابر زنی پشت چادر است
از پشت این سیاهی وحشت ظهور کن

با انعکاس خویش در آیینه‌های چشم
پس‌کوچه‌های شب‌زده را چون بلور کن

آن لحظه‌ای که مشتری و مه قران کنند
از آسمان کوچهٔ ما هم عبور کن

طرح تقدیر خودت را خودت انداخته‌ای
خانهٔ بخت خودت را تو خودت ساخته‌ای
زندگی بازی نردی است فقط در یک دست
تو خودت را که ببازی، همه را باخته‌ای

زرزر منظوم

با شاعر این زمان عملی شوم می‌کنند
او را به شغل فاحشه محکوم می‌کنند

این شاعران انجمن بیت آبکی
خود را شهید خایهٔ مخدوم می‌کنند

هی چکه‌چکه ترتر همراه خون و کرم
هی سکه‌سکه زرزر منظوم می‌کنند

ناشاعران مثل مرا توی شعرشان
محکوم می‌کنند و معدوم می‌کنند

مدحی بگویمت که ببینی که بی‌دلیل
ما را ز سکه‌های تو محروم می‌کنند:

گاوان چاق مصر تماماً نرند، وای
تا هفت سال روی زنت زوم می‌کنند

فیلان ابرهه همه‌شان گرچه ماده‌اند
اما به چیز والده خرطوم می‌کنند

با این‌چنین مدیحه‌ای آن پیر انجمن
مزد تو را حواله به باتوم می‌کنند

اما نترس، حضرتشان کان رحمت‌اند
ایشان همیشه رحم به مظلوم می‌کنند

حتماً دو سطر توصیه‌نامه به خط خویش
بر هر دو سوی کان تو مرقوم می‌کنند

با در نظر گرفتن این که تو شاعری
باتوم را به کان تو آروم می‌کنند

در بین قبرها

دردی به سینه دارد و آهی نمی‌کند
آه از جهان سرد و سیاهی نمی‌کند

امشب دلش گرفته و در پیچ‌وتاب راه
حتی به ماه نیز نگاهی نمی‌کند

در بین قبرها قدمش سست می‌شود
رو جز به قبر چشم به راهی نمی‌کند

ماه از میان ابر به او خیره می‌شود
گاهی نگاه کرده و گاهی نمی‌کند

با منطق عشق

ماهی شد و تا بام فلک بالا رفت
راهی شد و تا ساحل یک رؤیا رفت
شوریده‌ای آمد و دلارامی شد
دوشیزه‌ای آمد و زنی زایا رفت

با منطق عشق گاه باید خل شد
در پنجهٔ عشق گاه باید شل شد
هر چشمه که دل به راه زد دریایی است
هر غنچه‌ای از پرده درآمد گل شد

اعتراضی نکن به ملاها
مملکت را به باد اگر دادند
خنگ‌ها، مست‌ها و ملاها
هر سه از هفت دولت آزادند

آن روزها رفتند

ایرانیان که جمع جمیع الطوایف‌اند
جمعاً کتاب جامع جمع اللطایف‌اند

ملای شهر توی فنون جنابتی
استاد کشف نهصد و اندی ظرایف‌اند

زاغ و کلاغ‌های دماغ محله‌اند
جی‌اف جماعتی که به دنبال بی‌اف‌اند

جمع برادران غیور اسیدپاش
شاگردهای آس کلاس معارف‌اند

وقتی هواشناس لپش سرخ می‌شود
یعنی که بادها همه باد مخالف‌اند

آن روزهای سالم سرشار، هرکدام
با سالروز مرگ امامی مصادف‌اند

دختری در انتظار تاکسی

تجلی بلوغ پرفروغ مردهای شهر

نبوغ زیر یوغ مردهای شهر

بانگ بوق بوق بوووووووووووووووووووووووق مردهای شهر

گراز

باد
باد بی‌قرار
باد دمدمی‌مزاج
باد اول بهار

گراز نر
در رگان او هزارها هزارپای مایع‌اند
پایکوبی هزارها هزار پا و ناگهان...
جنون جانور

شور زندگی
مثل افعی‌ای میان شعله هیس می‌کشد
مثل یک خروس بال‌بال می‌زند
گراز طعم سهمناک خون خویش را
لابه‌لای پرزهای تشنهٔ زبان خویش می‌چشد
پره‌های بینی‌اش غریو می‌کشند
پلک‌های سرخ می‌پرند
طنین طبل آتشین جنگ تن‌به‌تن زبانه می‌کشد
و قطره‌های خون
شبیه صد هزار آبشار بی‌مهار
به‌سوی مقصدی هجوم می‌برند

باد
باد بی‌قرار

باد دمدمی‌مزاج
باد نوبهار مملو از نسیم خیس ماده‌ای است
وقار گام
یقین کام
هر قدم تبلور توالی اراده‌ای است
هر قدم بلوط در هجوم سیل ایستاده‌ای است
دارکوب طبل می‌زند
موریانه‌ها سکوت می‌کنند
و زندگی...
همیشه چیز ساده‌ای است

بازگشت

لحظه‌هایی که خالی‌اند از روح
لحظه‌هایی که خالی‌اند از تن

لحظه‌هایی که خالی‌اند از فکر
لحظه‌هایی که خالی‌اند از من

لحظه‌های زلال انزال‌اند
لحظه‌هایی ز هیچ آبستن

لحظه‌های تولد معکوس
بازگشتن به پیکر یک زن

خانم دکتر

قسم به عینک زیبای خانم دکتر
به مدرک از اروپای خانم دکتر

به هیکل پروپیمان و ساق‌های درشت
به سینه‌های شکوفای خانم دکتر

که من مریض شدم هفت روز هر هفته
فقط به عشق مداوای خانم دکتر

درون گوشی او قلب من چه می‌غرد
که بدرقم شده شیدای خانم دکتر

دهان بنده که تا هفت ماه بسته نشد
از آن طنین بگو آی خانم دکتر

شفای فوری و سرپایی‌ات اگر هوس است
نگاه کن به سراپای خانم دکتر

علاج قطعی درد تمامی اعضاست
نظر به تک‌تک اجزای خانم دکتر

برای ریزش موها عجیب دارویی است
کمند موی سمن‌سای خانم دکتر

علاج چشم ضعیف شمارهٔ هشت است
نظر به نرگس شهلای خانم دکتر

شفای چهرهٔ زرد و دوای کم‌خونی است
هلال احمر لب‌های خانم دکتر

برای گوش کر مرد نوشدارویی است
صدای مثل حمیرای خانم دکتر

تمام سردمزاجان به این مطب آیند
به عشق معجز موسای خانم دکتر

اگر کمی به پروستات شیخ ور برود
جوان شوند به فتوای خانم دکتر

هر آن که نوبت امروز داشت غش کرده
ز شوق نوبت فردای خانم دکتر

به آمپول طبیبان نیازمند مباد
مه دوهفتهٔ آن‌جای خانم دکتر

چون هوس یک الههٔ کور است
راه را اشتباه خواهد رفت
عشق با یک نگاه می‌آید
و پس از یک گناه خواهد رفت

در پنجره

هر شب درون کوچهٔ دلگیر بدمسیر
یک مرد راه می‌رود آرام و سربه‌زیر

غافل از این‌که باز دو چشم سیاه‌مست
عمری اسیر دورنمایی چنین حقیر

مثل کبوتران گرفتار در اتاق
در زیر طاق ابروی او کرده‌اند گیر

بی‌تاب رو به پنجره‌ای پرکشیدن‌اند
کاندر دلش زنی است دل‌انگیز و دلپذیر

ای مرد بی‌حواس، کجایی که عمر رفت
یک لحظه عاشقی بکن و بعد از آن بمیر

وقتی زمین گلی به تو تقدیم می‌کند
با دست لحظه‌ای طرب‌انگیز و بی‌نظیر

با شوق کودکانه بخند و بگو بده
با ناز دخترانه بگو نه، ولی بگیر

سیب

شاید آن سیب که خورده به ملاج نیوتن سیب‌زمینی بوده
که بلا بار آورد
سیب حوا لابد
آسمانی‌تر از این تهمت شیطانی دینی بوده
که طلا بار آورد
پدر و مادر ما میوهٔ ممنوعهٔ نفرین‌شده را
با همان هستهٔ آن بلعیدند
و به بیداری شیرینی درغلتیدند

هستهٔ میوهٔ ممنوعه هنوز
توی گلدان دل کوچک ماست
چون جنینی که لگد بر در و دیوار رحم می‌کوبد
باغ در باغ وجودش شیداست
تشنهٔ بوسهٔ بیدار بهار
بی‌قرار نفس سبز صباست
هیجانی خاموش
از تمام حرکات و سکناتش پیداست

هوس سیب کرده‌ام امشب
سنگ مفت است و سیب‌ها مفت‌اند
میوه وقتی رسید می‌افتد
سینه‌هایت چرا نمی‌افتند؟

دانی که زن‌ذلیل دقیقاً شبیه کیست؟
مانند هر بسیجی عمار مخلصی است
یک زن‌ذلیل اوست که اندر خیال او
حکم حکومتی است کلام عیال او

مرد خواهان خطر با بازی است
این‌چنین گفت جناب نیچه
و چنین است که مشتاق زن است
چون خطرناک‌ترین بازیچه

دلبر من داف کس‌میخی است که
سمبل بی‌عقلی است و چلمنی
قرص ضدبارداری خورده است
توی ماه هشتم آبستنی

زیر دست شیرمردان یا نخواب

یا چو خوابیدی، صدایت را بِبُر

یا گهی را از همان اول نخور

یا اگر خوردیش، تا آخر بخور

دلبستگی مقدمهٔ دلشکستگی است

غره بدین مشو که نگار تو تک‌پر است
هر دختری از آن دگری بی‌وفاتر است

دختر کبوتری است هوسباز و رند که
هر دم دلش هوایی یک بام دیگر است

دلبستگی مقدمهٔ دلشکستگی است
مردی که دل به دخترکی می‌دهد خر است

هر قصه‌ای ز لیلی و مجنون شنیده‌ای
یک قصهٔ چرند کمیک مصور است

پولی که پای فاحشه‌ای خرج می‌کنی
اندک‌تر از مخارج یک دوست‌دختر است

او خویش را برای تو هی چس نمی‌کند
نه پرافاده است و نه دنبال شوهر است

با ناز و عشوه گند به حالت نمی‌زند
تا که اشاره‌ای بکنی توی بستر است

داروی درد عشق یک انزال ساده است
تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرر است

باران شهاب‌سنگ‌ها

امروز چه نازنازی و گل شده‌ام
یک جور ملوس و خوشگلی شل شده‌ام
انگار شهاب‌سنگ خورده به سرم
با حالت آسمانی‌ای خل شده‌ام

امروز چه نازنازی و گل شده‌ای
یک جور ملوس و خوشگلی شل شده‌ای
انگار شهاب‌سنگ خورده به سرت
با حالت آسمانی‌ای خل شده‌ای

امروز چه نازنازی و گل شده است
یک جور ملوس و خوشگلی شل شده است
انگار شهاب‌سنگ... این شاعر ما
با یک سره بنگ ظاهراً خل شده است

باران شهاب‌سنگ‌ها می‌بارد
روزی دو هزار آدم خل می‌کارد
وقتی که زمین پر از کثافت باشد
آدم هوس عالم بالا دارد

ابر و باد

در این زمانهٔ پرهای‌وهوی بی‌بنیاد
بگو به تخمم و چون ابر و باد باش آزاد

و بعد با دلی آرام و جانی آسوده
به ریش مردم این کشور خراب‌آباد

تمام هستی خود را بشاش همچون ابر
تمام هیکل خود را بگوز همچون باد

از دید شیخ

از دید شیخ پشکل و تاپاله‌ایم ما
بزغاله‌ایم: بع‌ـعَ‌ـعَ، گوساله‌ایم: ما ااااااااااااااااا

اصلاً سگیم: واغ، الاغیم: عرّوعر
بر سیخ شیخ جوجهٔ جزغاله‌ایم ما

خمس و زکات را بخور و صیغه را بخوان
انگار کن که دختر نه‌ساله‌ایم ما

شوخی سرت نمی‌شه مگه؟ اووووووخ... دربیار
قدقدقدا، میومیو، جیک‌جیک، قارقار!

شیعهٔ فرزانهٔ اندیشمند
عینهو یک کونی قداره‌بند
در میان گوسفندان شیری است
در میان شیرها یک گوسفند

با دو تا دست به یک حرفه و کسب
مرد میدان عمل باش و بچسب
اسب باید سوی آخور برود
نه که آخور برود جانب اسب

راز خوشبختی زوجین

زنه پیش خودش این‌جوری گفت:
«شوهرم اشک منو باور کرد»
مرده گفت: «اوف، چه راحت می‌شه
با دو تا بوس زنا رو خر کرد»

درس اخلاق:
من اگر خر نشوم
تو اگر خر نشوی
بیش‌تر می‌شود آمار طلاق
زوج‌های خوشبخت
همه هستند الاغ

خودپسندی و مدح کردن خویش
هست اسمش شبیه‌سازی عشق
هر کسی عاشق خودش شده است
بی‌رقیب است توی بازی عشق

چشم برزخی

اون کسی که اون بالا، روی تخت می‌شینه
چشم برزخی داره، ما رو گاو می‌بینه

آی گلهٔ گاوا، اونم عینهو خود ماست
ویسکی نمی‌شاشه، بستنی نمی‌رینه

پاشو و هوار بزن، مغزشو شیار بزن
جسم ناقصی داره، گوش‌هاش سنگینه

لندن الآن روزه
قم ولی نصف‌شبه
موندم اونه جلوئه
یا که اینه عقبه

انقلابی که نکردیم، خودش ما را کرد
شده یک سفرهٔ بی‌صاحب خوشمزهٔ مفت

نه برای من و تو، بلکه برای هر کس
دم تکان داده و لبیک به آن آقا گفت

ما که بر سفرهٔ آخوند فقط گه خوردیم
با سس حرص و غم و حسرت و یک چیز کلفت

عطر عرفان حسن سیرابی

نوک گلدستهٔ دودول‌آساست
آنچه در کون اهورامزداست

نذر ایرانی نه‌سوراخی است
پنج بیلاخ که در پرچم ماست

میهنم زیر جناب عظما
دیرگاهی است به فاک عظماست

کشور کن‌فیکونم، ایران
مثل سوراخ فلان دنیاست

پاک هرگز نشود، با این‌که
رشتهٔ حاکم او استنجاست

توی هنجار زبان وطنی
اسم هر نوکر روسی آقاست

روز خندان ولنتاین اَخ است
بهترین روز خدا عاشوراست

در شب تیره حسن سیرابی
به همان خوشگلی آزیتاست

بدان رأیی که ما آن روز دادیم
به منویات ایشان گوز دادیم
و ایشان در عوض باتوم در دست
مسیر گوز ما را کلهم بست

آخرین خنده‌های من کی بود؟

آخرین خنده‌های من کی بود؟

آخرین خنده‌های من کی بود؟

...

یادم اومد، همون نه دی بود

توی اخبار عمه‌مو دیدم

آی خندیدم، آی خندیدم!

اگر خواسته‌ای خوش باشی

یک ساعت اگر خواسته‌ای خوش باشی
برخیز و برو به مجلس مهمانی

یک روز اگر خواسته‌ای خوش باشی
برخیز و یکی بره بکن قربانی

یک هفته اگر خواسته‌ای خوش باشی
برخیز و برو یک سفر اعیانی

یک ماه اگر خواسته‌ای خوش باشی
برخیز و بگیر یک زن مامانی

یک عمر اگر خواسته‌ای خوش باشی
برخیز و بپوش جامهٔ روحانی

هر کس ز تو پول قرض کرده
لابد تو رو گاو فرض کرده
گر گفته که می‌دهد پسش هم
مِن باب مزاح عرض کرده

خدا کیر خر آفریده، ولی
نه تنها برای کس ماچه‌خر
که از بهر کون همان کس‌خلی
که رفته‌ست دنبال علم و هنر

بدترین دشمنت در این دنیا
داخل سینهٔ خودت باشد

علت رنجش تو از دگران
دل پرکینهٔ خودت باشد

بهترین جا برای هر نقدی
پیش آیینهٔ خودت باشد

با لبانی تشنه‌تر

با لبانی تشنه‌تر آبی بنوش
آب انگاری خنک‌تر می‌شود

با نگاهی آرزومندانه‌تر
هر نگاری دلبرک‌تر می‌شود

با دل آزاد یک کودک بخند
طعم جوک‌ها بانمک‌تر می‌شود

با کلک‌های قشنگ و ساده‌ای
زندگی دلخوشکنک‌تر می‌شود

مرد وقتی هیچ چیزی را نکاشت
وقت خرمن کنگر خر بدرود
هر جوان کون‌گشادی آخرش
پیرمرد تنگدستی می‌شود

نخورده‌مست

مردک نخورده‌مست
بال‌های یک فرشته را به دوش‌های خویش بست
از فراز بام جست
و دست و پای خویش را شکست
آفرین
در خریت آدمی همیشه اول است
دست دست دست

شادمان سرگرم دست‌افشانی است
مست و سرخوش پای‌بازی می‌کند
هر کسی یک کون بی‌مو و سفید
زیر دستش نی‌نوازی می‌کند

دل می‌زنم به راه

انسان چقدر کوچک و تنهاست در جهان
مثل گلی که در دل طوفان و تندر است
تا چشم باز می‌کند این نرگس خمار
در دست‌های باد ستمکار پرپر است

با قلب بی‌قرار و قدم‌های استوار
باید به سرزمین هوس‌های خویش رفت
هر جا که راه رفتنمان سخت می‌شود
محکم‌تر از گذشته بباید به پیش رفت

با جاده آن کنیم که با جاده می‌کنند
گام نخست ماست که دشوارِ ساده است
آغاز جنگ تن‌به‌تن پا و تاول است
پرتاب یک لگد به هیولای جاده است

آنان که بی‌اراده و منگ ایستاده‌اند
گویی به سوی ظلمت یک چاه می‌روند
آنان که دل به نقشهٔ گمراه داده‌اند
هرگز نمی‌رسند، فقط راه می‌روند

بی دل زدن به راه به جایی نمی‌رسیم
تنها دلیل راه دلی بااراده است
آن همتی که بدرقهٔ هر مسافری است
در ژرفنای رد دو پای پیاده است

غرنده مثل رعد و خروشان شبیه رود
زاینده مثل ابر و پریشان شبیه باد
یک روز پابرهنه و بی هیچ توشه‌ای
دل می‌زنم به راه و دگر هرچه باد باد

یک سایه نیز مثل من آواره می‌شود
تا دل به راه‌ها بزند پا به پای من
آن‌سوی دشت یک سگ ولگرد نیمه‌جان
زل می‌زند به بی‌کسی گام‌های من

هرقدر هم که دور و دراز است یک سفر
یک گام ساده نقطهٔ آغاز راه ماست
راهی که سنگلاخ نباشد نرفتنی است
راهی که بی‌نشانه نباشد به ناکجاست

شب

شب دل‌انگیزترین شعر جهان است
ماه وقتی می‌خندد
موج‌ها وقتی می‌رقصند
وقت عاشق شدن یک پری دریایی است

گاهی باد
لای کاغذهایم می‌پیچد
با خودش بوی گلی می‌آرد
که نمی‌دانم چیست

چشم‌های دخترک

چشم‌های دخترک دو شاعرند
خالق تمامی ترانه‌های عاشقانهٔ معاصرند

چشم‌های دخترک فرشته‌اند
این فرشته‌های وحی
تخم خویش را
در میان واژه واژهٔ تمام حرف‌های شاعرانه کشته‌اند
نقش خویش را
در میان سطر سطر دل‌نوشته‌ها
با قلم‌پَر امید
با دوات سرخ دل نوشته‌اند
تاروپود فرش دستباف عمر را
با نخ طلایی حریر لحظه‌های ناب رشته‌اند
چشم‌های دخترک دو ساقی‌اند
چشم‌های دخترک دو ساغرند
از عصاره‌های ساحران لبالب‌اند
حرف عشق و عاشقی که می‌شود
چشم‌های دخترک
لبّ مطلب‌اند

چشم‌های دخترک یگانه‌اند
اتفاق‌های نادر زمانه‌اند
چشمهٔ تمامی کرشمه‌های دخترانه‌اند

در حریم باغ بی‌کرانهٔ بهار
نبض سبز دانه‌های زیر خاک
درد زایش جوانه‌اند
ترنم فلوت باد شرقی‌اند
بین برگ‌های تک‌درخت توت
بازی الهه‌های جنگل‌اند
با ندیمه‌های شاهزاده خانم نسیم
لابه‌لای شاخه‌های یک بلوط
چشم‌های دخترک
ساقه‌های زعفران
که بوی بوسه روی دست‌های پینه‌بستهٔ دروگران دشت‌های شرق را گرفته‌اند
غنچه‌های روشن گل محمدی
که عطر اشک‌های دختران در خیال‌های بی‌نشانه غرق را گرفته‌اند
بوی بوته‌های وحشی تمشک نوشکفتهٔ بهاری‌اند
مدح دسته‌جمعی امیر صبحدم
در سرود صد هزار قمری و قناری‌اند

چشم‌های دخترک دو آسیاب بادی‌اند
که روی تپه‌ای کنار روستا
مست بوسه‌های باد بامدادی‌اند
دو کفتر سفید چاهی‌اند
که شامگاه
آن زمان که کوه‌ها و دشت‌ها و راه‌ها سیاه می‌شوند
عاشقانه محو انعکاس نور ماه توی چاه می‌شوند

چشم‌های دخترک
گوشواره‌های زهره‌اند

ستاره‌های روی دوش دب اکبرند
در میان شرّوشور بارش شبانهٔ شهاب‌ها
لابه‌لای حلقه‌های رنگی زحل
سمندهای بالدار آتشین‌سم‌اند
روی جادهٔ سیاه‌چاله‌ها
بلیط‌های یکسره به آسمان هفتم‌اند

چشم‌های دخترک
دختران برده‌اند
که در میان محملی به سوی سرنوشت خویش می‌روند
لوک‌های مست عاشق‌اند
که در سراب پیش می‌روند و پیش می‌روند

چشم‌های دخترک
حس روشن فرود بی‌صدای قاصدک
روی آستین یک اسیر سالخورده‌اند
شوق یک سواری دراز
روی زین مخملین اسب سرکش مراد
در دل همیشهٔ خدا گرفتهٔ کنیزهای اندرونی امیر مرده‌اند

چشم‌های دخترک
آرزوی سبز جاودانگی
شور سرخ زندگی
بوی خون تازه در دماغ یک گلادیاتورند
روی برف‌ها
ردپای خرس قطبی‌اند
به سوی یک زمین امن

چشم‌های دخترک
چشم‌روشنی برای کودکان نورسیده‌اند
رازهای شرمگین عشق آسمانی زمینی‌اند
رازگون‌تر از زنان پابه‌ماه
در نگاه‌های کنجکاو بچه‌های چشم‌وگوش‌بسته‌اند
بی‌ریاتر از دروغ دختران فالگیر
در هزارتوی گوش‌های با دروغ خوگرفتهٔ زنان دل‌شکسته‌اند
فال‌های نیکبختی‌اند
مژدهٔ به در رسیدن مسافران گمشده
خندهٔ به سر رسیدن طنین تیک‌تاک ترسناک تک‌تک دقیقه‌های روزگار سختی‌اند

چشم‌های دخترک
رازهای عاشقانهٔ مگوی دختران تازه‌بالغ‌اند
حلقه‌های ازدواج مردهای عاشق‌اند
کله‌قندهای کوچک عروسی‌اند
قصه‌های ازدواج دختر گدا و شاهزاده‌اند
آن زمان که در رکابشان
زیر نور شمع‌ها
هزار ساقدوش شاد ایستاده‌اند

چشم‌های دخترک پیاله‌اند
پر از شراب هفت‌ساله‌اند
وقت عشقبازی شبانه با نسیم
گونه‌های سرخ لاله‌اند
موقع دریدن همیشه دردناک پرده‌های غنچه‌ها

بر جبین نوعروس‌های باغ
قطره‌های ژاله‌اند

چشم‌های دخترک
برکه‌های آسمانی‌اند
آرزوی جوشش دوبارهٔ زلال چشمهٔ جوانی‌اند
روی موج‌های بی‌قرار زنده‌رود
رقص سرخوش مناره‌های اصفهانی‌اند
روی آب‌های پرتلاطم خلیج فارس
دو قایق سفید بادبانی‌اند
در میان دره‌های زاگرس
مسیر کوچ ایل بختیاری‌اند
بره‌های شیری عشایرند
موطن تمامی مسافران
مقصد یکایک پرندگان خستهٔ مهاجرند
زیر خاک بیمناک ری
سیاه‌چال‌های کاخ والی‌اند
توی بادگیرهای یزد
زوزه‌های باد سرد و سرکش شمالی‌اند
چشم‌های دخترک
مردمان بی‌قبیله‌اند
ولی
اهالی همین حوالی‌اند

چشم‌های دخترک
تپیدن هزار بار در دقیقهٔ تمام قلب‌های ده
در میان بانگ رعد

– بانگ موحش درای –
وقت کوچ کردن اجنهٔ سیاه خشکسالی‌اند
در پس هزار سال سوخته
صدای جیغ زایمان ابر
صدای پای خیس سوسمار روی تخته‌سنگ‌های صاف بین جویبار
صدای آبشار
صدای آب
توی گوش‌های گردوخاکی اهالی‌اند

چشم‌های دخترک
دختر قشنگ خان روستا
در نگاه بچه‌رعیت‌اند
چشم‌های دخترک
حسرت‌اند

رباعی‌ها

این بچهٔ فسقلی چه خانم شده است
این هم که بلای جان مردم شده است
لب‌هاتو بیار... وای، بابات اومد
آقا، به خدا سوءتفاهم شده است!

خواهرهایی که پیش من می‌آیند
عمارترین حامله‌های مایند
چون شیخ نظر داده دو تا بچه کم است
نُه ماه دگر هشت قلو می‌زایند

هر روز خدا مزاج من سردتر است
این شاخهٔ بی‌انار توزردتر است
فرق من و این دختره می‌دانی چیست؟
این دختره از من به خدا مردتر است

ای شیخ، تخصصت فقط ترمالی است
این شیوهٔ ریدن مدل اسهالی است
ما را نبُود شائبه در جوهر فرد
مغز تو در این نکته خوش استدلالی است

طفلک به خری درون گل می‌ماند
آن مرد که توی کار دل می‌ماند
با خندهٔ دلبرانهٔ دلبرکی
هر کس خل‌وچل شد خل‌وچل می‌ماند

خیلی سه شده وضع دو ساق تو یکی
ساپورت به پا می‌کنی و می‌پلکی
با این عمل انگار به هرچی شیخ است
بیلاخ نشان دادی و گفتی که زکی

مثل همهٔ دخترکان میهن
این دلبر باحال، ولی بی‌مخ من
افسوس که تنها دو هنر دارد و بس
آدامس جویدن و زر مفت زدن

آن کار که در زیر پتو باید کرد
با دوست خوشگل و هلو باید کرد
کیری که برای دوست برخاسته است
تا دسته نثار کون او باید کرد

هر سال دو ماهشو عزا می‌گیریم
از دم همه از اون مرضا می‌گیریم
با معده و کله‌ای که هر دو خالی است
از هیئت شمرها غذا می‌گیریم

موهای تو جذاب‌ترین حالت کل
ابروی تو محراب‌ترین معنی پل
چشمان تو بی‌تاب‌ترین مرغابی
لبخند تو کمیاب‌ترین گونهٔ گل

موجی که به پا خاسته یک طوفان است
بذری که به پا خاسته باغ‌افشان است
رودی که فرونشست مردابی شد
انسان چو به پا خاست ابرانسان است

پیچان و خروشان و دمان می‌تازد
خود را به میان دره می‌اندازد
رودی که اراده کرده دریا باشد
با خون خودش دریا را می‌سازد

زیر تنم انگار که فندک زده است
توی دلم انگار که چنگک زده است
هر وقت که با ناز نگاهم کرده
هر وقت که خندیده و چشمک زده است

از خندهٔ گل قشنگ‌تر چیزی نیست
کوتاهی عمر خویش را زیبا زیست
هرچند که هستی‌اش به بادی بند است
روی لب او خندهٔ نامیرایی است

قرآن همه‌جا هست، ولی ناخوانده
با کاغذ مفت مملکت چاپانده
شعر من بیچارهٔ مادرمرده
چون دختر کور روی دستم مانده

خندیدی و لامپ را که روشن کردی
آهنگ نبرد با دل من کردی
مستانه که ایستادی و لخت شدی
انگار لباس رزم بر تن کردی

ای نوگل من، دخترک ترک‌زبان
ای یاسمن دامنه‌های سبلان
مثل گل روی فرش تبریز بمان
از باد خزان همیشه در امن و امان

طوفان که به دشت‌ها شبیخون بزند
هر سرو که خم نمی‌شود می‌شکند
تعظیم نمی‌کنم به بادی، بگذار
تا از بن و بیخ ریشه‌ام را بکند

هرچند لباس‌های او مندرس است
هرچند دل‌آموختهٔ استرس است
در برق نگاه زنده و مغرورش
ته‌رنگی از آن طلای پنهان مس است

پربستهٔ آن دام که خود گستردیم
از هیبت دود رو به آتش کردیم
از وحشت مار دوزخ پس‌فردا
امروز به اژدها پناه آوردیم

لبخندی اگر بر لب لیلا باشد
دندانش اگر یک‌نمه پیدا باشد
آن چهرهٔ چون لالهٔ صحرایی او
تنها گل باغ آرزوها باشد

امروز در آینه چه زیبا شده‌ام
مبهوت خودم، محو تماشا شده‌ام
لیلای در آینه به من چشمک زد
لیلا شده‌ام؛ نگاه، لیلا شده‌ام

در کشور ایران مثل زیبایی است
گویند که هر دخترکی بابایی است
اما تو چه مامانی و نازی لیلا
هر قاعده‌ای شامل استثنایی است

می‌گن بده موهای تو پیدا باشه
زشته که یه زن این‌همه زیبا باشه
یک روز برهنه در خیابان بخرام
تا چشم جهان مست تماشا باشه

یک پای رونده راه را می‌سازد
با گام نخست جاده می‌آغازد
حتی سفری به دور دنیا را هم
گام یکمین به راه می‌اندازد

در برکهٔ آب ماه جریان دارد
سیارهٔ مرده گوییا جان دارد
حالا تو بگو، کدامشان ماه‌ترند؟
آن موی و میان دارد و این آن دارد

چشمان تو هر وقت کمی تر شده است
زیبایی رویت دوبرابر شده است
مصراع چهارمو بخندی می‌گم

دوبیتی‌ها

در این یک مدرسه صد ماده‌شیرند
همه شیطون و شرّ و حالگیرند
خدایا، لطف کن دخترکشم کن
که کل این دبیرستان بمیرند

چه بسیارند القاب فلانی
همه از دم چرند و لن‌ترانی
به حال عن مگر توفیر دارد
که او را حضرت آقا بخوانی؟

به راز بوسه و لبخند سوگند
که لب‌های تو ای زیبای دلبند
زمان بوسه و هنگام لبخند
شبیه غنچه، مثل گل قشنگ‌اند

من و تو هموطن، دو بی‌بخاریم
که کیر و خایه‌ای اصلاً نداریم
اگر این حرف را باور نداری
بیا شلوار خود را دربیاریم

تو ای گایندهٔ تک‌تاز و ممتاز
تو ای معنای شورانگیز اعجاز
بدون خایه و کیر و پروستات
تو کون ملتی را کرده‌ای باز

تو ای استاد فن خرچرانی
چه خوش ما را پی خود می‌دوانی
فقط یک نکته از من بشنو و بس
فلانم در فلانت ای فلانی

بدون کود دین هم گل شکوفاست
زمین زایا و فروردین فریباست
شراب و انگبین روی زمین است
نگاه مؤمنان در آسمان‌هاست

سه‌گانی‌ها

کسی که تا خود صبح
ستاره می‌شمارد
ستاره‌ای ندارد

عاشقی شروع شد
وقت صرف شام شد
عاشقی تمام شد

آرزوهایی داشت
مرگ
همه را از دوشش برداشت

درس عشق می‌دهد
زنی سپیدموی
بر مزار شوی

صحنهٔ بوسهٔ سانسورشده چی داشت که سانسورچی لرزید و گریست؟
وسط این‌همه جنگ، این‌همه خون
بوسه‌ای بود... ولی دیگر نیست

تک‌درخت باردار
ویار کرده است
اندکی بهار

زنی نشسته در کنار قبر کوچکی
توی مشت او عروسکی
توی گوش او صدای خنده‌های کودکی

پرتاب می‌شوم ته چشمان این پزشک
با قیچی اتاق عمل ساز می‌زنند
امروز را ندید پدر... مُرد... ای زرشک

هر زمان بهار می‌شود
کویر هم
بی‌قرار می‌شود

اگر یک بوسه روی گونه‌اش می‌کاشتم آن روز
درختی بود تا الآن
درختی زنده و پیروز

چون دو تا تک‌ستارهٔ زیباست
آن دو دندان که وقت خندیدن
لای لب‌های دخترک پیداست

با یکی از این دختر اون‌جوری‌ها
می‌توانی بروی مستانه
تا دم باغچهٔ حوری‌ها

به من بخند
به شعرهای من بخند
ولی بخند

ـ عسلم، خوابی یا بیداری؟
ـ خرّوپف!
ـ ای بمیری؛ آه، تف!

نهٔ یک زن بله اندر بله اندر بله است
«نکن» و «زشته» و «آدم بشو» و «دست نزن»
تله اندر تله اندر تله اندر تله است

در این عصر جهاد اقتصادی
بدون خرج کافی‌شاپ و کاندوم
خوشم با سکس‌های انفرادی

کردن هر داف باحال و خفن
فارغ از رنج و عذاب مخ زدن
هست کار مردمان جلق‌زن

تجربه کاری است که خر می‌کند
مرد خردمند از آغاز کار
از خطر البته حذر می‌کند

بازم این بچهٔ ندیدبدید
تا دوباره چشش به دختر خورد
خودشو تکه‌پاره کرد و درید

الاغ

اگرچه در تمام عمر خود سواری حسابی‌ای به هر کسی که دیده بود داده بود
ولی خودش همیشهٔ خدا پیاده بود

فرق بسیاری است بین آدم بی‌حال و فرز
هر دو تا البته یک جایی به دردی می‌خورند
یا به درد کاری و یا که به درد لای جرز

یک خنگ به وقت حرف بی‌خود زدنش
انگار که ریده باشد او با دهنش
بوی گه و گوز می‌دهد هر سخنش

هرچه در متن کتاب دینی است
حاصل عقدهٔ خودخربینی است
گاه ریدن سر قبر پدرت یک عمل آیینی است

باز هم رنگ سیاه
باز هم نوحه، عزا
ای فلان بن فلان، باز که کشتند تو را!

تک‌بیت‌ها

هنر آدمیان ساختن است
بهترین دوست من دست من است

او که یار همه‌جور انسانی است
یاور هیچ کسی نیست که نیست

مث دخترا هی بگو نه، ولی
یه‌جوری بگو نه که یعنی بلی

کدام آیینهٔ قدی و دستی
به یک زن گفته چاق و زشت هستی؟

کی لحظهٔ وصال به دنبال کاندوم است؟
گاوی که بی‌دم است و الاغی که بی‌سم است

کسی که کفش نداره
مریضه خار بکاره؟

دوست وقتی بی‌سواد و کودن است
دشمن اندر دشمن اندر دشمن است

هرکه خود را عقل کل داند
گاو هست و گاو می‌ماند

یقین نمی‌گذرد از جو خودش حسنی
فقط به‌خاطر خودداری‌اش ز عر زدنی

فقط آن‌قدر بکن در شکم آب و نان را
که توانی که بشاشی و برینی آن را

بدبیاری محکم و یک‌ضرب در کون می‌رود
لیک میلی‌متر میلی‌متر بیرون می‌رود

کاری‌ترین سلاح جهان گریهٔ زن است
این چشم‌های خیس دو خمپاره‌افکن است

دختران دلفریب و دلپسند
نصفشان خنگ‌اند و نیمی ناکس‌اند

زن‌جماعت مثل نیروگاه بوشهر است
هرچه خرجش کرده باشی رفته است از دست

توجیه یک خدازدهٔ زن‌ذلیل چیست؟
هر شوهری که ظرف نشوره مدرن نیست

اندکی شل باش در پیش زنت
تا که پایش را نهد بر گردنت

قرعهٔ بخت به نام فردی است
که در او شرم و حیا نیست که نیست

ابلهان فاضل و دانشورند
که به معنای دقیق آن خرند

کسی که دوستدار شعر و آواز و زن و می نیست
یقین دان که در این دنیا کسی کس‌خل‌تر از وی نیست

گنده بودن اگر دلیل بُود
سرور کائنات فیل بُود

بی‌دلیل از من اگر کینه گرفته، لابد
با دلیلی الکی عاشق من خواهد شد

تو فقط عرضهٔ قدقد داری
تخم می‌میری اگر بگذاری

هرکه خر زاییده شد، آدم نخواهد شد دگر
آخرش یا نره‌خر خواهد شد او یا ماچه‌خر

بدبختی شرقی‌ها زیر سر دین باشد
تا بوده چنین بوده، تا هست چنین باشد

عید ملا ختم تو، هفت من است
زین سبب با جشن و شادی دشمن است

کسی کس‌خل‌ترینِ مردمونه
که خود رو آخر دانش بدونه

من به عمرم ندیده‌ام جایی
دختر باشعور زیبایی

هر کسی یک تخم تخمی کاشته
حاصلی کیری از آن برداشته

او که یک دشمن خونی باشد
به ز یک دوست کونی باشد

آخوند روی تخت رضاشاه دیدنی است
کفتار شاه می‌شود آن‌جا که شیر نیست

کسی هرگز به ریش خود نخندد
اگر زیپ دهانش را ببندد

پیرزن چون به رقص برخیزد
گردوخاک بدی برانگیزد

گر زنی گیری نفهم و کس‌مشنگ
کون تو گاییده خواهد شد قشنگ

پاسخ موعظهٔ ملا چیست؟
گوزی اندر پی گوز دگری است

گر همه‌چیزی به همین ریش بود
بز ز همه جانوران پیش بود

توی کونی که به قدر کیر خر وا می‌شود
یک دوجین دودول امثال تو هم جا می‌شود

هر خری پیش خودش پندارد
که نبوغ نیوتن را دارد

اگر از قبل می‌دانستم این را
بُود ورد زبان کس‌ببوها

الاغ چموشی که خیلی خر است
ز یک آدم کله‌خر بهتر است

آنچه موضوع بحث کس‌خل‌هاست
فوتبال است و وضع آب‌وهواست

کنجکاوی در بشر سرچشمهٔ هر دانشی است
لیک از آن‌سو هم فضولی حرفهٔ هر جاکشی است

لنگ‌های مام میهن در هواست
بد ابرگاینده‌ای فرمانرواست

حق نیست بر این بخت گه‌آلوده برینیم؟
میمون به فضا رفته و ما روی زمینیم

بد بلایی سر کونش آورد
او که از دم همه را راضی کرد

هرچه یک زن قشنگ‌تر باشد
کس‌خل و کس‌مشنگ‌تر باشد

به سرانجام تکامل بنگر
که چه‌سان بچهٔ میمون شد خر

پس از صرف کبابی و شرابی
یهو نازل شود صورتحسابی

بخت و اقبال نیک تا بوده
یار مردان بی‌حیا بوده

نصیحت کردن خر حیف باشد
خر از خر بودنش خرکیف باشد

هر زمانی صاحب کس شل شود
صاحب کیر ای بسا کس‌خل شود

هر زنی خوب است، اما تا به کی؟
تا زنی زیباتر آید جای وی

مرد آن روز که می‌گیرد زن
می‌رود داخل عن تا گردن

چه خرکیفی زنان پیر بودند
اگر که آرزوها کیر بودند

مرد بیچاره اگر یک زن زیبا دارد
جنگ و دعوای بدی با همه دنیا دارد

بوسهٔ داف عرق‌کردهٔ مست
بهترین مزهٔ پای عرق است

زانچه یک کس‌خل خر فرماید
ای بسا فتنه که برمی‌آید

هرکه خیلی برات فک بزنه
قصد داره به تو کلک بزنه

سرنوشت نقشه‌های ابلهان اغلب دو تاست:
نصفشان رفته بر آب و نصفشان باد هواست

شرت تا هست به پای پسری
نده دربارهٔ کونش نظری

کس‌مشنگی را فقط تحسین بکن
بعد هم او را بگا تا بیخ و بن

مرد بی‌پولی اگر یک زن خرپول گرفت
گر خر خوب عیالش بشود نیست شگفت

توی گوش دختران خوشگل زیر گذر
بوق بنز از بوق پیکان است خیلی بوق‌تر

الحذر از چشم خندان زنان
حضرت ابلیس می‌رقصد در آن

کس‌خلی بنگ زد و خوب که چت شد، فرمود:
عمه‌ام چیز اگر داشت، عموجانم بود

چنین است آیین گردون پیر
یکی روی کون و یکی زیر کیر

عاشقی یک سلوک معنوی است
خاصه وقتی که یار حلقوی است

ترجمهٔ منظوم ۳۵۰ ضرب‌المثل انگلیسی

A fortress and a woman that comes to parley is willing to yield.

قلعه‌ای که برای صلح و زنی
که برای رفاقت آمده است
هر دو شل کرده‌اند، سفت بگیر
قلعه فتح است و زن مخش زده است.

A maid oft seen, and a gown oft worn,
Are disesteemed and held in scorn.

جامه‌ای که زیاد می‌پوشی
دختری که مدام می‌بینی
هر دوشان را حقیر می‌داری
خوار و بی‌احترام می‌بینی.

Ask a kite for a feather, and she'll say, she has but just enough to fly with.

از زغن یک پر بخواه، آن‌وقت او
در جوابت زود می‌گوید: چه بد!
من فقط آن‌قدر پر دارم که در
موقع پرواز لازم می‌شود.

Enjoy the present day, trusting little to what tomorrow may bring.

از همین امروز کام دل بگیر
وز همه لذات آن شو بهره‌مند
بر هر آن چیزی که فردا ای بسا
آورد با خویش، خیلی دل نبند.

Hares may pull dead lions by the beard.

شیران نر وقتی بمیرند
خرگوش‌ها هم می‌توانند
تا یال آنان را بگیرند
وین‌سو و آن‌سوشان کشانند.

He that brings up his son to nothing, breeds a thief.

مرد وقتی پسرش را بهرِ
هیچ کاری نکند آماده
این پدر آخر سر تنها یک
دزد تحویل خلایق داده.

He that leaves certainty and sticks to chance,
When fools pipe he may dance.

او که امر قطعی‌ای را ول کند
بعد آویزد به شانس و اتفاق
موقعی که ابلهان نی می‌زنند
ای بسا که قر دهد بااشتیاق.

He that makes himself an ass, must not take it ill if men ride him.

کسی که خودش را خری می‌نماید
نباید شود شاکی از دست یاران
اگر خم شدی تا سوار تو گردند
گناه از تو باشد، نه از خرسواران.

He that tells all he knows will also tell what he does not know.

مرد وقتی که بر زبان راند
همهٔ آنچه خوب می‌داند
همهٔ آنچه را نداند نیز
همچنین آشکار گرداند.

He that thinks too much of his virtues bids others think of his vices.

هر کسی که به حسن‌های خودش

هی بیندیشد و بُود خرسند

دیگران را مدام وا دارد

به عیوبش فقط بیندیشند.

He who would be loved must love.

(عشق عشقی دگر برانگیزد

عشقی از عشق دیگری خیزد)

هرکه خواهان عشق دیگری است

عشق باید به پای او ریزد.

If you can kiss the mistress, never kiss the maid.

چو دستت می‌رسد که خانمی را

ببوسی، کلفتش را ول کن آقا

(ولی وقتی که خانم می‌کند ناز

به کلفت‌های چرکش رو بینداز).

Men have many faults,
Poor women have only two:
There's nothing good they say,
And nothing good they do.

مرد را عیب‌های بسیاری است

لیک تنها دو عیب دارد زن:

حرف خوبی نمی‌زند هرگز

کار خوبی نمی‌کند ابداً.

My son's my son till he gets him a wife,
My daughter's my daughter all her life.

پسر من پسر من باشد

تا زمانی که زنی می‌گیرد

دخترم دختر من می‌ماند

تا بدان لحظه که او می‌میرد.

Pity him who has his choice, and chooses the worse.

ترحم کن به حال آن جنابی
که بتواند نماید انتخابی
ولیکن زان میانه بدترین را
گزیند مرد خنگ ناحسابی.

You are never too old to change your ways.

تو هرگز نیستی آن‌قدرها پیر
که پنداری شده آن‌قدرها دیر
که دیگر عاجزی و ناتوانی
ز تغییر مسیر زندگانی.

Better kiss a knave than be troubled with him.

هر کسی بی‌شرف است و ناتو
به که بوسی بکنی او را تو
بلکه دشمن نشود او با تو.

Every one can keep house better than her mother till she trieth.

خانه‌داری می‌کند هر دختری اندر جهان
بهتر از مامان خود، لیکن فقط تا آن زمان
که برای اولین دفعه نماید امتحان.

Fools are wise men in the affairs of women.

در اموری که به زن مربوط‌اند
همگی جزو خردمندان‌اند
ابلهانی که به‌کلی شوت‌اند.

God defend you from the devil, the eye of a harlot, and the turn of a die.

کاشکی در برابر شیطان
چشم یک روسپی و گردش طاس
حافظت باشد ایزد رحمان.

Good ale is meat, drink and cloth.

چون خوب باشد آبجو

هم گوشت، هم نوشیدنی است

هم جامهٔ پوشیدنی است.

He that tells his wife news is but newly married.

مردی که کند تعریف در گوش عیال خود

بیرون چه خبر بوده یا چی نشد و چی شد

او تازه همین دیروز داماد شده لابد.

He that wipes the child's nose kisseth the mother's cheek.

(گرچه این بچه‌دماغو لوسه)

هر کسی بینی این بچه‌هه رو پاک کنه

لپ مامانه رو اون می‌بوسه.

If every fool wore a crown, we should all be kings.

هر مشنگ بدون عقل سلیم

گر به سر می‌گذاشت یک دیهیم

ما همه پادشاه می‌بودیم.

If the bed could tell all it knows, it would put many to the blush.

اگر تختخواب و لحاف و پتو

کنند آنچه دانند را بازگو

چه بسیار لپ‌ها شود چون لبو.

If you leap into a well, Providence is not bound to fetch you out.

هر زمانی بپری داخل چاهی

نیست مسئول درآوردنت از آن

حکمت قدسی و الطاف الهی.

It is ill fishing before the net.

از کسی که رفته است آن سوی تور
انتظار صید ماهی داشتن
درنمی‌آید به‌کل با عقل جور.

Love is like a fire, it can either warm your heart or burn your house down.

عاشقی چیزی شبیه آتش است
یا دلت را گرم خواهد کرد و یا
خانه‌ات را سوزد او از پای‌بست.

Love lasteth as long as the money endureth.

تا زمانی که مرد بتواند
پول در پای عشق افشاند
عشق او بادوام می‌ماند.

The cat has kittened in your mouth.

گربه توی دهن تو زاده
(= این سخن را که تو اکنون گفتی
دیگری در دهنت بنهاده).

Three may keep a secret, if two of them are dead.

ای بسا که سه نفر رازی را
حفظ کردند، به شرط این‌که
مرده باشند دو تن از آن‌ها.

When a goose dances, and a fool versifies, there is sport.

چون‌که غازی گرم رقصیدن شود
ابلهی هم گرم شعر و شاعری
موقع تفریح و خندیدن شود.

A blate cat makes a proud mouse.

گربهٔ خونه که بشه کمرو
چه یلی می‌شه موش کوچولو!

A city that parleys is half gotten.

شهری که برای صلح آماده شده
نصفش به کف دشمن او داده شده.

A fair woman and a slasht gown find always some nail in the way.

یک زن ناز و قشنگ و یک ردای ریش‌ریش
چندتایی میخ می‌یابند اندر راه خویش.

A fair woman without virtue is like palled wine.

زن زیبای بی‌عفت شرابی است
که اصلاً مزه و طعمی در او نیست.

A feather in hand is better than a bird in the air.

یک عدد پر که توی مشت شماست
بهتر از یک پرنده توی هواست.

A fool is known by his babbling.

کس‌خلی را بشناسند از آن
کس‌شعری که بیارد به زبان.

A fool loseth his estate before he finds his folly.

پیش از آنی که به بی‌عقلی خود پی ببرد
مال و سرمایهٔ بی‌عقل ز دستش بپرد.

A fool may make money, but a wise man should spend it.

ای بسا یک خنگ پول آرد به دست
لیک خرجش کار مردی عاقل است.

A fool's paradise.

بهشت آدمی بی‌عقل و گاگول

(= خیالات محال و غیرمعقول).

A good name is sooner lost than won.

نیکنامی زودتر زانی که حاصل می‌شود

می‌رود از دست آدم‌ها و کنسل می‌شود.

A head that's white to maids brings no delight.

چون سفید است دگر موی روی سر مرد

دختران را سر شوق او نخواهد آورد.

A hungry wolf is fixed to no place.

یک گرگ گرسنه هیچ هنگام

در هیچ‌کجا نگیرد آرام.

A joy shared is a joy doubled, but a sorrow shared is a sorrow halved.

دوبرابر شده یک شادی تقسیم‌شده

لیک یک ماتم تقسیم‌شده نیم شده.

A king without learning is but a crowned ass.

شاهی که سوادکی نداره

تنها یه الاغ تاجداره.

A light-heeled mother makes a heavy-heeled daughter.

مادری فعال اگر کار زیادی می‌کند

در نهایت دخترش را کون‌گشادی می‌کند.

A light purse makes a heavy heart.

جیب آدم همین که خالی شه

دل آدم به‌جاش پر می‌شه.

A lion may be beholden to a mouse.

نره‌شیری ای بسا لازم شود

زیر بار منت موشی رود.

A little nonsense now and then,
Is relished by the wisest men.

گاه مردانی که خیلی عاقل‌اند

با کمی خل‌بازی خود خوشدل‌اند.

A maid that laughs is half taken.

دختری که می‌خندد توی روی تو سرمست

یعنی این‌که شل شده و نیمی از مخش زده است.

A man can do more than he can.

می‌تواند آدمی با جسم و جان خویشتن

کارهایی را کند بیش از توان خویشتن.

A man cannot wive and thrive the same year.

در کجا دیدی که در یک سال مرد

زن گرفت و پیشرفتی نیز کرد.

A man is weal or woe as he thinks himself so.

آدمی یا شاد است یا که غمگین باشد

بسته به فکر خودش که کدامین باشد.

A man without a smiling face must not open a shop.

هرکه را نیست لبانی خندان

او نباید بنشیند به دکان.

A poor beauty finds more lovers than husbands.

هر زمان بی‌پول باشد خوبروی

بیش‌تر عاشق بیابد تا که شوی.

A poor wedding is a prologue to misery.

فقیرانه وقتی عروسی به‌پاست

سرآغاز بدبختی زوج‌هاست.

A woman and a cherry are painted for their own harm.

زن و گیلاس به آرایش و رنگ‌آمیزی

بر سر خویش بیارند بلایی ـ چیزی.

A woman's mind and winter wind changes oft.

دو چیز هست که تغییر می‌کند طبعاً:

یکیش باد زمستان، یکی عقیدهٔ زن.

A work ill done must be done twice.

کاری که در آغاز بد انجام شود

آن کار دوباره باید انجام شود.

All things are difficult before they are easy.

هرچه سخت است پیش‌تر زانی

که شود چیز سهل و آسانی.

All things hath a beginning, God excepted.

هرچه آغاز وی از یک جایی است

جز خداوند که استثنایی است.

All women are good.

کل زن‌ها خوب هستند ای عزیز

(بهر چیزی یا برای هیچ چیز).

Almsgiving never made any man poor.

هیچ‌کس با صدقه دادن خود

آدمی مفلس و بی‌پول نشد.

An ill-willy cow should have short horns.

چو گاوی سرکش و بدخواه باشد
بباید شاخ او کوتاه باشد.

An innocent demeanor may hide much guilt.

ظاهری معصوم پشتش ای بسا
کرده پنهان بس گناه و جرم را.

An old dog barks not in vain.

یک سگ پیر همین‌جور الکی
واغواغی نکند بی‌خودکی.

An ounce of wit that's bought is better than a pound that's taught.

یک نخود بینش که خود در زندگی اندوختی
به ز خرواری از آن کز دیگران آموختی.

An unbidden guest knows not where to sit.

هرکه بی‌دعوت به جایی آمده‌ست
او نمی‌داند کجا باید نشست.

Any stick is good enough to beat a dog with.

هر چماقی مناسب است چنان
تا سگی را کتک زنی با آن.

As the twig is bent the tree's inclined.

نهال رو به هر آن سمت خم شود
درخت رو به همان سمت می‌رود.

Be it better, be it worse,
Be ruled by him that bears the purse.

اگر از بیخ بد است این و اگر که نیکوست
تحت فرمان کسی باش که کیفی با اوست.

Beauty is potent, but money is omnipotent.

زور زیبایی اگر برحق بُود

پول اما قادر مطلق بُود.

Beauty without riches, goeth a begging.

مایه‌تیله نباشه هر جایی

به گدایی می‌افته زیبایی.

Beauty without virtue is a flower without perfume.

زیبایی‌ای که عاریِ از پاکدامنی است

مثل گلی است، لیک در او عطر و بوی نیست.

Beg from beggars and you'll never be rich.

از گداها تو گدایی بنما

تا که هرگز نشوی یک دارا.

Beggars breed, and rich men feed.

بچه می‌زایند خلق مستمند

اغنیا هم نانشان را می‌دهند.

Better a glorious death than a shameful life.

مرگِ با عزت و شرف خوش‌تر

از حیاتی که هست شرم‌آور.

Better a good cow than a cow of a good kind.

گاو خوبی بهتر از آن گاوی است

کز نژادی خوب می‌آید به دست.

Better a poor horse than no horse at all.

اگر اسب وامانده و لاغر است

ز بی‌اسب بودن بسی بهتر است.

Better an empty house than an ill tenant.

خانهٔ خود را تهی بگذاشتن
بهتر از مستأجر بد داشتن.

Better foolish by all than wise by yourself.

گر همه فکر کنند اسکل و خنگی، خوش‌تر
زان که خود فکر کنی عقل تو داری در سر.

Better rule than be ruled by the rout.

اگر به دست تو افسار یک شکست بُود
به است تا که مهار تواش به دست بُود.

Better the harm I know than that I know not.

گزندی که من می‌شناسم که چیست
به است از گزندی که معلوم نیست.

Better wise than wealthy.

خردمندی اگر گردد میسر
ز ثروتمند بودن هست خوش‌تر.

Between a woman's yes and no,
There is not room for a pin to go.

نیست در بین نه و آرهٔ زن
جای انداختن یک سوزن.

Blessings brighten as they take their flight.

موهبت‌های الهی که میان مایند
می‌درخشند به پرواز که درمی‌آیند.

Both together do best of all.

با یکدگر دو تن چو به کاری زنند دست
نیکوترین نتیجهٔ آن کار حاصل است.

Bread is the staff of life, but beer’s life itself.

نون گندم اگه که لازمهٔ زندگیه

آبجو زندگیه، آبجو هرچی بگیه.

By biting and scratching cats and dogs come together.

گربه و سگ چون که در آمیزش‌اند

گاز می‌گیرند و چنگی می‌کشند.

By chance a cripple may grip a hare.

مرد لنگی اتفاقی ای بسا

می‌نماید صید یک خرگوش را.

Charity begins at home.

کار خیر تو از سرای خودت

شود آغاز و از برای خودت.

Chastity is like an icicle; if it once melts, that's the last of it.

یک دامن پاک همچنان قندیلی است

یک بار که آب می‌شود، دیگر نیست.

Children are like chickens, they must be always picking.

بچه‌ها مانند مرغان‌اند

دائماً باید بلمبانند.

Custom without reason is but ancient error.

هر آن سنت که منطق پشت آن نیست

فقط یک اشتباه باستانی است.

Dally not with money or women.

با دو پدیده: پول و زن

بی‌خودکی لاس نزن.

Death when it comes will have no denial.

مرگ هر وقتی که نازل می‌شود
پاسخ رد از کسی او نشنود.

Discreet women have neither eyes nor ears.

زنان محتاط و به‌هوش
نه چشم دارند و نه گوش.

Do, but dally not; that's the widow's phrase.

این کلام بیوه‌زن باشد که گفت:
کار خود را کن، نزن هی لاس مفت.

Do not cry out before you are hurt.

پیش از آنی که ببینی صدمه
داد و بیداد نکن پیش همه.

Do not go near the water until you learn how to swim.

طرف آب نرو تا روزی
که تو آداب شنا آموزی.

Do the likeliest, and God will do the best.

تو ممکن‌ترین کار را کن، خدا
خودش می‌کند بهترین کار را.

Every ass thinks himself worthy to stand with the king's horses.

در خیالش هر خری بر خویش می‌دارد روا
ایستادن در کنار اسب‌های شاه را.

Every man can tame a shrew but he who has her.

زن که باشد سرکش و بی‌چشم‌ورو
هر کسی رامش کند، جز شوی او.

Every mother thinks her own gosling a swan.

چنین اندیشه‌ای هر مادری راست

که قطعاً جوجه‌غازش قوی زیباست.

Every one wants to go to heaven but nobody wants to die.

همگان طالب رفتن به بهشت‌اند، اما

هیچ‌کس نیست که طالب بشود مردن را.

Fair and softly as lawyers go to heaven.

به نرمی و آهسته و دلپسند

چنان‌که وکیلان به جنت روند.

Fair words make a fool fain.

حرف‌های دلفریب و دلپسند

مایهٔ دل‌ضعفهٔ احمق شوند.

Fair words will not make the pot boil.

حرف‌های دلفریب و دلپسند

حاش لله دیگ را جوش آورند.

Fancy may bolt bran and think it flour.

خیال ما چه بسا که سبوس در غربال

به‌جای آرد بریزد؛ زهی خیال محال.

Fault-finders should be fault-menders.

هر کسی عیبجوست می‌باید

عیب را خود درست بنماید.

Faults that are rich are fair.

عیب‌های ثروتمند

حسن‌های وی هستند.

Fiddlers, dogs and flies, come to the feast uncalled.

مگس‌ها و سگان و مطربان‌اند

که سوی جشن بی‌دعوت روان‌اند.

Fools are like wise men until they open their mouths.

خنگ‌ها نیز چو عاقل‌هایند

تا زمانی که دهان بگشایند.

Fools never know when they are well.

ابلهان هرگز نمی‌دانند کی

حال و روز و وضعشان باشد اُکی.

Fools rush in where angels fear to tread.

جایی که فرشتگان بترسند روند

با کله خلان وارد آن‌جا بشوند.

Fortune helps him that is willing to help himself.

بخت مردی را مددکاری کند

کو بخواهد خویش را یاری کند.

Fortune is easily found, but hard to be kept.

جستن اقبال خیلی راحت است

لیک حفظش مشکل و پرزحمت است.

Foul hands befoul all they touch.

دست‌ها وقتی کثیف‌اند و پلشت

هرچه با آن لمس شد آلوده گشت.

Give a dog an ill name, and you may as well hang him.

اسم بد روی سگی تو بگذار

تا که او را بکشی بر سر دار.

Give and spend,
And god will send.

ببخش و خرج کن، راضی و دلشاد
خدا بار دگر خواهد فرستاد.

God hath done his part.

خدا کار خودش را کرده این‌جا
(= به این زن داده یک سیمای زیبا).

"God help the fool!" said the idiot.

«به داد مردم احمق رسد خدای احد!»
جناب کس‌خل گاگول این‌چنین زر زد.

Good clothes open all doors.

یک لباس خوب و زیبا
می‌گشاید هر دری را.

Good company on the road is the shortest cut.

یک همسفر شفیق و نیکو
کوتاه‌ترین میانبر است او.

Good courage breaks ill-luck.

هر زمانی شهامت است زیاد
بخت بد را شکست خواهد داد.

Hair and hair makes the carle’s head bare.

یه دونه مو، یه دونه مو
کچل شده سر عمو.

Happy is he that is happy in his children.

ای خوش آن‌کس که به فرزندانش
شادمان باشد و سرخوش جانش.

Happy is the wife who is married to a motherless son.

خوش و خوشبخت همان همسری است

که زن شوهر بی‌مادری است.

Happy is the wooing that is not long a-doing.

ای خوش آن خواستگاری که زیاد

به درازا نکشاند داماد.

Hard words break no bones.

حرف‌های تند و زشت و ناپسند

استخوان هیچ‌کس را نشکنند.

Hasty men never lack woe.

آنان که عجول و بی‌قرارند

کمبود بلا و غم ندارند.

Hate is like cancer slowly eating us away inside.

کینه مثل سرطان است که ما را آرام

از درون می‌خورد و می‌دهد آزار مدام.

He deserves no pity that chooseth to do a miss twice.

نباشد او ترحم را سزاوار

که عمداً یک خطا را کرده تکرار.

He goes early to steal, that cannot say no.

او که نتواند جواب رد دهد

از همان اول به دزدی رو نهد.

He goes far that never turns.

تواند که راه درازی رود او

که هر دم نپیچد به این‌سو و آن‌سو.

He goes long barefoot that waits for dead men’s shoes.

کسی که منتظر کفش مرده‌ها ماند

زمان دور و درازی برهنه‌پا ماند.

He has hard work who has nothing to do.

هر کسی کاری ندارد پیش رو

کار دشواری است پیش روی او.

He has nothing to eat and yet invites guests.

ندارد بهر خوردن هیچ یارو

و مهمان نیز دعوت می‌کند او.

He is a good physician who cures himself.

پزشک حاذق و استاد هست آن

که درد خویشتن را کرد درمان.

He is most loved that hath most bags.

هر کسی که کیسه‌هایی بیش‌تر دارد به دست

دوستداران و هواخواهان وی افزون‌تر است.

He is not a wise man who cannot play the fool on occasion.

عاقل آن فرد نباشد که به هنگام نیاز

نتواند بشود بی‌خردی گوش‌دراز.

He is not laughed at that laughs at himself first.

هر کس خودش اول به خودش می‌خندد

بر خویش مسیر خنده را می‌بندد.

He is not the fool that the fool is, but he that with the fool deals.

هالو نبُود او که خودش یک هالوست

هالو بُود او که سروکارش با اوست.

He knows much who knows how to hold his tongue.

یقین آن آدمی بسیار داند

که می‌داند چه‌سان خاموش ماند.

He must needs swim that is held up by the chin.

تا چانه اگر داخل آب است آقا

جداً به شنا نیاز دارد حالا.

He preacheth patience that never knew pain.

صبر را وعظ می‌کند فردی

که ندیده به عمر خود دردی.

He rides sure that never fell.

با خیال راحت آن‌کس می‌نشیند روی زین

کو به عمر خویش از اسبی نیفتاده زمین.

He sits full still that has riven breeks.

آن‌کسی که خشتکش جر خورده است

صاف‌وصوف و شق‌ورق خواهد نشست.

He that can rule his tongue shall live without strife.

مرد وقتی که مسلط بر زبان خویش بود

او بدون جنگ و دعوا زندگی خواهد نمود.

He that can stay obtains.

مردی که می‌تواند ثابت‌قدم بماند

مقصود خویشتن را از دهر می‌ستاند.

He that commits a fault thinks every one speaks of it.

او که کار بد و زشتی بکند پندارد

هر کسی قصهٔ آن را به زبان می‌آرد.

He that cuts himself wilfully deserves no salve.

او که عمداً خویش را زخمی نمود

هیچ موقع لایق مرهم نبود.

He that despiseth small things shall fall by little and little.

چیزهای خرد را هر کس که می‌دارد زبون

اندک اندک می‌کند پسرفت و گردد سرنگون.

He that has a full purse never wanted a friend.

جیب پرپول چو دارد یارو

لنگ یک دوست نمی‌ماند او.

He that has a wife has a master.

مرد وقتی که همسری دارد

یعنی ارباب و سروری دارد.

He that hates woman sucked a sow.

مردی که دل به نفرتِ از زن نهاده است

پستان ماده‌خوک به او شیر داده است.

He that hath a good harvest may be content with some thistles.

هرکه هنگام درو خرمن خوبی دارد

چند تا خار و خسک را به جوی نشمارد.

He that hath a wife and children wants not business.

مردی که زنی دارد و فرزندانی

بی مشغله و کار نماند آنی.

He that is a fool at Christmas will not be wise in May.

چو باشد در کریسمس یک خل‌وچل

به ماه مِی نخواهد بود عاقل.

He that is afraid of wounds must not come nigh a battle.

کسی کز جراحت بترسد نباید

به نزدیک میدان جنگی بیاید.

He that is warm thinks all are so.

جای او گرم که باشد، یارو

به خیالش همه گرم‌اند چون او.

He that loves glass without G,
Take away L and that is he.

چو مردی شود عاشق دختری

بدون دِ و تِ چه باشد؟ خری.

He that makes a good war makes a good peace.

هرکه جنگی خوب راه اندازد او

صلح خوبی نیز هم می‌سازد او.

He that never climbed never fell.

او که در عمر خود نکرد صعود

هیچ موقع سقوط هم ننمود.

He that praiseth himself spattereth himself.

به خود لای و لجن می‌پاشد آن مرد

که خود را مدح و تحسین و ثنا کرد.

He that preacheth giveth alms.

هر کسی موعظه‌ای می‌کند او

صدقه می‌دهد از دیگر سو.

He that promises too much means nothing.

هر کسی وعده و قولش خیلی است

هیچ میلی به وفا در وی نیست.

He that shows his purse longs to be rid of it.

کیف پولش را نشان این و آن هر کس دهد
ظاهراً او مایل است از شر کیف خود رهد.

He that teaches himself has a fool for his master.

او که آموزش به خود می‌داده است
گیر استاد خری افتاده است.

He that would be Pope must think of nothing else.

اگر پاپ خواهد شود یک نفر
نباید بچسبد به فکری دگر.

He that would reap well must sow well.

خوب باید که بکارد آن مرد
گر بخواهد دروی خوبی کرد.

He thinks not well that thinks not again.

هر کس دوباره فکر نکرده
یک فکر خوب و بکر نکرده.

He travels fastest who travels alone.

تک و تنها هر آن که در سفر است
گام او از همه سریع‌تر است.

He who does not rise early never does a good day's work.

هرگز آن‌کس که سحرخیز نبود
کار روزانهٔ خوبی ننمود.

He who gives to another bestows on himself.

وقف خود کرده است چیزی اگر
فردی اعطا کند به فرد دگر.

He who makes no mistakes, makes nothing.

هر کسی هیچ خطایی نکند
هیچ کار بسزایی نکند.

He who never was sick dies the first fit.

آن مرد که بیمار نبوده‌ست شبی
بیمار که می‌شود بمیرد به تبی.

He who serves God hath a good master.

هر کسی نوکر خداوند است
سرورش باصفا و دلبند است.

He works best who knows his trade.

هر کسی در حرفهٔ خود اوستاست
کار او نیکوترینِ کارهاست.

He works hard who has nothing to do.

هر کسی کاری ندارد تا کند
روز و شب کاری توانفرسا کند.

He would fain fly, but wants wings.

دل او لک زده بهر پرواز
لیک دارد به دو تا بال نیاز.

Hell hath no fury like a woman scorned.

دوزخ نه چنان خشم و جنونی دارد
کز یک زن تحقیرشده می‌بارد.

Help yourself and your friends will like you.

یار خود باش تا که یارانت
همه باشند دوستدارانت.

He’s up at five,
And he will thrive.

شده بیدار پنج صبح این مرد
لاجرم پیشرفت خواهد کرد.

Honest is the cat when the meat is on the hook.

گوشت وقتی بر سر قلابی آویزان شود
گربه حیوانی شرافتمند و باوجدان شود.

Hope is a good breakfast but a bad supper.

صبحانۀ خوبی است امید، اما
شام بدی است او برای ما.

I am very wheamow, said the old woman, when she stepped into the milk-bowl.

«من چه چالاکم و فرز!» گفت با خود زن پیر
آن زمان که با پا رفت تو کاسۀ شیر.

I cannot be your friend and your flatterer too.

این غیرممکن است که من درخصوص تو
هم دوست تو باشم و هم چاپلوس تو.

I love my friends well, but myself better.

دوستان را دوست می‌دارم بسی
لیک خود را بیش‌تر از هر کسی.

I love you well but touch not my pocket.

دوست می‌دارمت، اما لطفاً
تو به جیبم ابداً دست نزن.

I say little but I think the more.

ذکر من گرچه کم و مختصر است
فکر من لیک کمی بیش‌تر است.

Idle dogs worry sheep.

توی صحرا سگان که بیکارند

سر آزار گله را دارند.

Idle folks have the least leisure.

اوقات فراغت جناب بیکار

از باقی مردم است کم‌تر انگار.

If an ass goes a-travelling, he'll not come home a horse.

به سفر هم که الاغی برود

وقت برگشتنش اسبی نشود.

If thou dealest with a fox, think of his tricks.

چون تو را با روبهی افتاده کار

حیله‌هایش را تو در خاطر بیار.

If wilful will to water, wilful must be drowned.

اگر کله‌شق سوی آبی رود

یقین کله‌شق غرق باید شود.

If wise men play the fool, they do it with a vengeance.

وقتی که شوند احمق مردان خردمند

دستان هر احمق را از پشت ببندند.

If wishes were horses, beggars would ride.

چنانچه آرزوها اسب بودند

گدایان هم سواری می‌نمودند.

If you beat spice it will smell the sweeter.

ادویه را چون بکوبی، بوی آن خوش‌تر شود

(= با کتک خوردن عیالت بهترین همسر شود).

If you don’t have anything nice to say, don’t say anything at all.

نداری اگر حرف‌های نکویی

همان به که از بیخ چیزی نگویی.

If you don’t like it, you may lump it.

تو اگر دوستش نمی‌داری

می‌توانیش بلکه تاب آری.

If you want enemies excel others, if you want friends let others excel you.

هر وقت دشمن خواستی، از دیگران برتر بشو

گر دوست می‌خواهی، بهل برتر شوند آنان ز تو.

In a retreat the lame are foremost.

در موقع هر عقب‌نشینی

شل را ز همه جلو ببینی.

In vain he craves advice who will not follow it.

یارو به نصیحت ولعی بیهده دارد

وقتی که نخواهد که بدان گوش سپارد.

It early pricks that will be a thorn.

اگه که باشه قرار که یه چیزی بشه خار

می‌زنه سوزنشو از همون اول کار.

It is a hard winter when one wolf eats another.

زمستان بدی از ره رسیده

که گرگی گرگ دیگر را دریده.

It is a poor family which hath neither a whore nor a thief in it.

دزدی و جنده‌ای چو در آن خانواده نیست

الحق که بی‌نوا و گدا خانواده‌ای است.

It is a poor heart that never rejoices.

دلک بی‌نوا و مسکینی است

او که هرگز سرور در وی نیست.

It is a sad house where the hen crows louder than the cock.

این نشان خانه‌ای پرماتم و یأس‌آور است

بانگ قوقولی مرغش از خروس آن سر است.

It is a silly goose that comes to the fox's sermon.

غازی که پای منبر روباه آمده

یک غاز اسکل است که مغزش کپک زده.

It is a wily mouse that nestles in the cat's ear.

موشی که توی گوش یک گربه لانه کرده

یک کار زیرکانه در این میانه کرده.

It is better to marry a quiet fool than a witty scold.

آن به که آدم با زنی آرام و هالو

وصلت کند تا یک زن باهوش و اخمو.

It is dangerous marrying a widow, because she hath cast her rider.

عملی است بس خطرناک زن بیوه‌ای گرفتن

که سوارکار خود را به زمین زده‌ست آن زن.

It is easier to raise the devil than to lay him.

بلند کردن شیطان خفته در بستر

همیشه هست ز خواباندن وی آسان‌تر.

It is easy to be wise after the event.

چون کار شد انجام و زمان رفت از دست

آنگاه خردمند شدن آسان است.

It is good to beware by other men’s harms.

خوب است از آن بلا که زد بر دگران

اندرز بگیری و بپرهیزی از آن.

It is good to have company in trouble.

در آن زمان که گرفتار و لنگ می‌مانی

خوش است دور تو باشند همنشینانی.

It is more painful to do nothing than something.

زحمت کاری نکردن با دو دست

بیش‌تر از رنج کاری کردن است.

It is only those who do nothing that make no mistakes.

فقط آنان که به‌کل بیکارند

از خطا دامن پاکی دارند.

Lend and lose; so play fools.

قرض ده تا به درآید از دست

روش بازی خل‌ها این است.

Let that fly stick to the wall.

مگس را چون که دیدی که بنشسته‌ست بیکار

ولش کن تا بماند همان‌جا روی دیوار.

Lie for him and he'll swear for you.

خالی‌ای گر تو به نفعش بندی

او برایت بخورد سوگندی.

Lies that are half true are the worst of lies.

آن دروغی که بُود نصفش راست

بدترین نوع دروغ دنیاست.

Little is done when every man is master.

هرکجایی رییس بسیار است
حاصلش نیز کم‌ترین کار است.

Living in hope is like dancing without music.

زندگی با امید دانی چیست؟
مثل رقص بدون موسیقی است.

Love cannot dwell with suspicion.

عشق با شک و سوءظن شک نیست
که به یک جا نمی‌تواند زیست.

Love comes in at the window, but goes out at the gate.

گرچه عشق از پنجره وارد شود
لیکن از دروازه بیرون می‌رود.

Love in the heart is better than honey in the mouth.

عشق که توی دل آدم نشست
از عسل توی دهان خوش‌تر است.

Love lives in cottages as well as in courts.

عشق سکنی می‌گزیند هرکجا
هم درون کوخ‌ها، هم کاخ‌ها.

Love rules without a sword and binds without a cord.

عشق بی شمشیر فرمان می‌دهد
بی طنابی بند بر پایت نهد.

Men are very generous with that which costs them nothing.

خلایق به بخشش چه دستی برآرند
در آن چیزهایی که خرجی ندارند.

Milk which will not be made into butter must be made into cheese.

کره وقتی نمی‌دهد یک شیر

باید آن شیر را کنید پنیر.

Much fails that fools think.

خیلی از اندیشه‌های خنگ‌ها

در نهایت می‌شود باد هوا.

Muddles at home make a husband roam.

خانه چو آشفته و خرتوخر است

مایهٔ ولگردی یک شوهر است.

Never do evil that good may come of it.

مطلقاً شری نکن با این گمان

تا مگر خیری به دست آید از آن.

No joy without annoy.

هرکجا شادی بسیاری هست

در دلش رنجش و آزاری هست.

No man is always wise except a fool.

هیچ مردی همیشه عاقل نیست

غیر از آن‌کس که کس‌خل خنگی است.

No man knows what is good except he hath endured evil.

هیچ مردی خیر را نشناخته

غیر از آن مردی که با شر ساخته.

No man loveth his fetters, be they made of gold.

هیچ‌کس زنجیرهای خویش را

خوش ندارد؛ گرچه باشند از طلا.

No man was glorious who was not first laborious.

هیچ‌کس بی‌تلاش و مجانی

نشده مفتخر به عنوانی.

None but fools and fiddlers sing at their meat.

کسی به‌جز ویولن‌زن، به‌غیر مرد خرفت

سر غذای خود آواز خواندنش نگرفت.

Nothing agreeth worse than a lady's heart and a beggar's purse.

قلب یک بانو و جیب یک گدا

سخت ناجورند با هم این دو تا.

Once a whore, always a whore.

یکباره جنده خانم

همواره جنده خانم.

One false move may lose the game.

هر زمان یک حرکت بود خطا

تو ببازی همهٔ بازی را.

One foolish sheep will lead the flock.

گوسفندی که خل و بی‌عقل بود

گله‌ای را رهبری خواهد نمود.

One sickly sheep infects the flock.

گوسفندی مریض وقتی بود

گله‌ای را به آن مرض آلود.

One sin opens the door to another.

هر گنه تا به درون می‌آید

در به روی دگری بگشاید.

One wrong step may give you a great fall.

یک گام اشتباه سقوطی بزرگ را
در پی بیاورد چه بسا از برای ما.

Opportunities neglected are irrecoverable.

فرصتی کز دست آدم رفته است
بار دیگر برنمی‌گردد به دست.

Pain is forgotten where gain follows.

رنج در خاطرت نمی‌پاید
هرکجا سود در پی‌اش آید.

Pigs when they fly go tail first.

خوکان روزگار که پرواز می‌کنند
از سوی دمّ خویش شوند از زمین بلند.

Politeness costs nothing and gains everything.

ادب خرجی برای تو ندارد
و هر چیزی برایت حاصل آرد.

Poor folk must say "Thank ye" for little.

باید آنان که تهیدست و فقیرند و زبون
بهر کم نیز بگویند که خیلی ممنون.

Poverty is the reward of idleness.

این‌که تو را خالی و تنگ است دست
جایزهٔ کون گشاد تو است.

Poverty waits at the gates of idleness.

پشت دروازه‌های بیکاری
منتظر مانده است ناداری.

Provide for the worst, the best will save itself.

برای حالت بدتر میان باید بست

چرا که حالت بهتر مواظب خود هست.

Quarrelling dogs come halting home.

آن سگانی که اهل دعوایند

لنگ‌لنگان به خانه بازآیند.

Quick steps are best over miry ground.

بر زمین باتلاقی هرکجاست

گام فوری بهترینِ گام‌هاست.

Quick to borrow is always slow to pay.

او که در قرض کردنش تند است

وقت پس دادنش بسی کند است.

Say well is good, but Do well is better.

گرچه گفتار نیک بس نیکوست

لیک کردار نیک بهتر از اوست.

She that is born handsome is born married.

زن چو خوشگل متولد شده است

متأهل متولد شده است.

Soft words win hard hearts.

سخن‌های دل‌انگیز و خوشایند

ره دل‌های سنگی را گشایند.

Solitude is often the best society.

غالباً هیچ همنشینی نیست

که خوشایندتر ز تنهایی است.

Some evils are cured by contempt.

با کمی تحقیر و قدری ریشخند
بعضی از شرها مداوا می‌شوند.

Soon ripe, soon rotten.

آنچه فوری به بار می‌آید
زود می‌گندد و نمی‌پاید.

Sorrow and an evil life maketh soon an old wife.

غصه و بد زندگانی زودِ زود
هر زنی را پیرزن خواهد نمود.

Sorrow and bad weather come unsent for.

اندوه و هوای ناخوشایند
همواره بدون دعوت آیند.

Spare the rod and spoil the child.

ترکه‌ات را فروگذار ای مرد
کودکت را تباه خواهی کرد.

Speak fitly or be silent wisely.

یا بگو حرفی بجا و دلنشین
یا خردمندانه خاموشی گزین.

Speak well of your friend; of your enemy say nothing.

از رفیق خود بگو چیزی نکو
از عدوی خویش هم چیزی نگو.

The devil laughs when one thief robs another.

می‌خنده شیطون وقتی یه دزده
از دزد دیگه چیزی بدزده.

The first step is the hardest.

آنچه دشواری آن بیش‌تر است

آن نخستین قدم هر سفر است.

The fool thinks himself wise to the very last, but the wise man knows him to be a fool.

احمق اندیشد که عقل مطلق است

عاقل اما داند او یک احمق است.

The fox's wiles will never enter the lion's head.

نیرنگ و حقه‌های یکی روبه حقیر

حاشا که می‌رسند به فکر بلند شیر.

The last drop makes the cup run over.

قطرهٔ آخر اگر یک دانه است

مایهٔ سررفتن پیمانه است.

The longest day has an end.

روز هرقدر هم که طولانی است

آخر او را تهی و پایانی است.

The longest journey starts with a single step.

هرقدَر هست سفر دور و دراز

با یکی گام تو گردد آغاز.

The love of a harlot and the wine is good at night and nought in the morning.

آنچه شب خوب و سحر ناخوب است

عشق یک فاحشه و مشروب است.

The more knave, the better luck.

هر کسی نابکارتر باشد

شانس او برقرارتر باشد.

The more women look in their glass, the less they look to their house.

زن هرچه نظر در آینه بیش کند

کم‌تر نظری به خانهٔ خویش کند.

The morning sun never lasts a day.

خورشید سحرگاهی تا شام نمی‌پاید

(= وقتی که جوانی رفت، او باز نمی‌آید).

The nurse is valued till the child has done sucking.

تا بُود بچه شیرخواره هنوز

ارزش دایه‌اش بُود محفوظ.

The older a fool is, the worse he is.

اسکل خرفت خر

هرچه پیرتر، بدتر.

The pine wishes herself a shrub when the axe is at her root.

کاج تا مزهٔ تبر بچشه

آرزو می‌کنه یه بوته بشه.

The shoemaker's son is worst shod.

پسر آن‌کسی که کفاش است

بدترین نوع کفش در پاش است.

The thoughts close and the countenance open.

هرچه را افکار پنهان می‌کنند

چهره‌ها در خود نمایان می‌کنند.

The tongue breaketh bone,
Though itself have none.

زبان هرچند خود بی‌استخوان است

چه بسیار استخوان‌هایی که بشکست.

The wolf loses his teeth, but not his memory.

گرگ چو دندان وی افتاده است

حافظهٔ او ولی آماده است.

The worse the passage, the more welcome the port.

هرقدَر که معبری ناخوب‌تر

بندر آن خوش‌تر و مطلوب‌تر.

The worst spoke in the cart-wheel breaks first.

بدترین پرهٔ چرخ گاری

زودتر می‌شکند انگاری.

There are many ways of killing a dog beside hanging him.

برای کشتن یک سگ به‌جز به دار زدن

هزار راه و روش را توان به کار زدن.

There is but one shrew in the world, and every man thinks he hath her.

در کل جهان یک زن رذل و بدخوست

هر مرد خیال می‌کند صاحب اوست.

There is great force hidden in a sweet command.

توی فرمانی که نرم و با محبت می‌دهند

زور و اجبار عظیم و سهمگینی می‌نهند.

There is no going to heaven in a sedan.

با تخت روان نمی‌توانی

رفتن به بهشت جاودانی.

There is no such thing as bad weather, only the wrong clothes.

اسم هوای بد به‌کلی بی‌مسماست

تنها لباسی نامناسب بر تن ماست.

There is no true love without jealousy.

هیچ عشق راستینی در جهان
نیست که غیرت نباشد اندر آن.

There would be no great ones if there were no little.

نمی‌بودند اگر که مردم خرد
کسی سوی بزرگی ره نمی‌برد.

There's no seeing one's way through tears.

راه خود را با دو چشم اشکبار
کی توانی دید خوب و آشکار.

They were scant of children that brought you up.

بدرقم کمبود بچه داشتند
که به فرزندی تو را برداشتند.

They who seek only for faults see nothing else.

کسانی که دنبال عیب‌اند و بس
نبینند چیزی به‌جز عیب کس.

Things past cannot be recalled.

آنچه را رفته است نتوانی
که دگرباره بازگردانی.

Though we lose our fortune, yet we should not lose our patience.

چو از کف رود مال و دارایی ما
نباید سر آید شکیبایی ما.

Three things are not to be trusted: a cow’s horn, a dog’s tooth, and a horse’s hoof.

شاخ گاوی و سم اسبی و دندان سگی است
که بر آنان ابداً اطمینان جایز نیست.

’Tis easy to rob an orchard when no man keeps it.

باغ وقتی که بی‌نگهبان است
دزدی از آن چقدر آسان است.

’Tis wisdom sometimes to seem a fool.

گاهی خِرَد این است که یک کس‌خل خر
در دیدهٔ دیگران بیایی به نظر.

To a rude ass a rude keeper.

لایق یک الاغ گَنده‌دماغ
یک خرکچی است قلچماق و الاغ.

To furnish a ship requireth much trouble,
But to furnish a woman the charges are double.

عذاب و زحمت تجهیز یک کشتی فراوان است
ولی خرج مجهز کردن یک زن دوچندان است.

To the jaundiced eye all things look yellow.

یرقانی چو دو چشم مرد است
در نگاهش همه‌چیزی زرد است.

Too late repents the rat when caught by the cat.

وقتی به چنگ گربه‌ای موشی اسیر است
بهر پشیمان بودنش بسیار دیر است.

Too many cooks spoil the broth.

آشپزها هر زمان خیلی شوند
آش خود را می‌کشند از دم به گند.

Too much taking heed is loss.

توجه کردن خیلی زیادی
مساوی هست با از دست دادی.

Trust me, but look to thyself.

تو به من اعتماد کن، اما
خویش را با دو چشم باز بپا.

Truth hath a good face, but ragged clothes.

حقیقت چهره‌اش زیباست، لیکن
لباس ژنده‌ای کرده‌ست بر تن.

Two in distress make sorrows less.

چون دو تن با هم گرفتارند
درد و رنج کم‌تری دارند.

Valour can do little without discretion.

گر شجاعت ز درایت عاری است
کار چندانی از او ساخته نیست.

Waters that are deep do not babble as they flow.

آب‌هایی که عمیق‌اند به هنگام گذر
شرشر و غلغلی از خویش نیارند به در.

What a man says drunk, he thinks sober.

آنچه آید بر زبان مرد مست
حاصل اندیشهٔ هشیاری است.

What one day brings another takes away.

آنچه را یک روز با خود آورد
روز دیگر نیز با خود می‌برد.

What soberness conceals, drunkenness reveals.

آنچه هشیاری کند آن را نهان
می‌کند مستی به چشم ما عیان.

What the eye does not admire,
The heart does not desire.

آنچه را دیده ستایش نکند
دلت آن را ز تو خواهش نکند.

What was good the friar never loved.

مرد راهب هیچ وقت و هیچ جا
خوش ندارد چیزهای خوب را.

When a friend asks, there is no tomorrow.

دوست را وقتی تقاضایی است
هیچ فردایی در آن‌جا نیست.

When a man is going downhill, everybody gives him a kick.

وقتی کسی از تپه فرو می‌آید
هر کس برسد به او لگد خواهد زد.

When children stand quiet they have done some ill.

هر زمان که بچه ساکت ایستاده است
یعنی این‌که دسته‌گل به آب داده است.

When fortune smiles, embrace her.

بخت وقتی که می‌زند لبخند
محکم او را بغل بکن فرزند.

When good cheer is lacking our friends will be packing.

گر نباشد شادی و لبخند
دوستان بار سفر بندند.

When I am dead make me caudle.

بعد از آنی که مرده‌ام دیگر
جام معجون برای من آور.

When I have thatched his house he would throw me down.

وقتی که سقف خانهٔ او را بسازم، او

از روی سقف خویش بیندازدم فرو.

When it thunders the thief becomes honest.

هر زمانی رعد و طوفان می‌شود

دزد هم دارای وجدان می‌شود.

When the night's darkest the day's nearest.

روز آن دم به تو نزدیک‌تر است

که در آن شام تو تاریک‌تر است.

When war begins hell opens.

جنگ هر وقت که آغاز شود

دوزخ البته درش باز شود.

Where are the crumbs there are the chickens.

هرکجا خرده‌ریزهٔ نان است

جای مرغ و خروس‌ها آن است.

Where it is weakest, the thread breaketh.

هرکجا سست‌تر است

رشته زان نقطه گسست.

Where love fails, we espy all faults.

عشق هر جایی کم آورد و برید

عیب‌ها را یک به یک خواهیم دید.

Where nothing is, a little doth ease.

هیچ چیزی هرکجا موجود نیست

اندکی هم موجب آسودگی است.

Who chatters to you will chatter of you.

هرکه پیش تو ز مردم بد گفت

پیش مردم ز تو بد خواهد گفت.

Who knows not to swim goes to the bottom.

به ته آب می‌رود یارو

گر شنا را بلد نباشد او.

Who lends to his friend loses doubly.

وقتی کسی به دوست خود قرض داده است

انگاری او دو بار پیاپی دهد ز دست.

Who likes not his business, his business likes not him.

مرد وقتی دوستدار کسب‌وکارش نیست

کسب‌وکارش نیز قطعاً دوستدارش نیست.

With stomach, wife, and conscience keep on good terms.

با معده و وجدان و عیالت ای مرد

یک رابطهٔ خوب بنا باید کرد.

Without danger we cannot get beyond danger.

تا کمی خطر نکنیم

از خطر گذر نکنیم.

Women and dogs set men together by the ears.

هرکجا زن‌ها و سگ‌ها می‌روند

موجب دعوای مردان می‌شوند.

Women are ships and must be manned.

زنان کشتی‌اند و بباید که مردان

شوند آن وسط مستقر روی ایشان.

Women's jars breed men's wars.

خمره‌های زن‌جماعت هرکجاست

مایهٔ جنگ و نزاع مردهاست.

Women’s tongues are their swords, and they do not let them rust.

آنچه شمشیر زنان است زبان است و بر آن

نتوانند ز زنگار ببینند نشان.

You are a fool to steal if you can’t conceal.

اسکلی وقتی که دزدی می‌کنی از دیگران

گر نداری عرضه تا سرپوش بگذاری بر آن.

You can pull and pull, but you can’t milk a bull.

هرچه کوشید و باز هم کوشید

گاو نر را نمی‌توان دوشید.

You have a little wit, and it doth you good sometimes.

تو عقل کوچکی داری که گاهی

به دردت می‌خورد خواهی نخواهی.

You stout and I stout, who shall carry the dirt out?

هم تو مغروری و هم من مغرور

آشغالا رو بریزه کی دور؟

ترجمهٔ منظوم ۱۵۰ ضرب‌المثل اسپانیولی

Humo y gotera, y la muger parlera, echan al hombre de su casa fuera.

دود و آن سقفی که چکه می‌کند

همچنین یک همسر اخموی گند

هرکدام از این سه تا کافی است تا

مرد را سرگشته و حیران کنند.

Madre, que cosa es casar? Hija, hilar, parir, y llorar.

مادر من، به من بگو که چه چیز

معنی ازدواج مرد و زن است؟

دخترم، ازدواج نخ‌ریسی

بچه زاییدن و گریستن است.

Al que tiene muger hermosa, ó castillo en frontera, ó viña en carrera, nunca le falta guerra.

کسی که یک زن زیبا، کلاتی در کنار مرز

و یا یک باغ انگوری کنار جاده‌ای دارد

طرف را جنگ و درگیری دمی آسوده نگذارد.

A quien dices tu puridad, á ese das tu libertad.

هرکجا راز خویش را گفتی

گنج آزادی و رهایی را

داده‌ای دست دیگران مفتی.

Así dijó la zorra á las uvas, no pudiendolas alcazar, que no estarvan maduras.

«انگورها ترش‌اند.»
این گفتهٔ روباه بود
آن‌موقعی که دستش از انگورها کوتاه بود.

Asno sea quien á asno vocea.

هرکه در روی الاغی عرعری
می‌کند، او را به حال خود گذار
تا خودش باشد الاغ دیگری.

En el rio do no hay pezes por demas es echar redes.

توی رودی که در آن ماهی نیست
تور انداختن یک آدم
عمل بی‌خود و بی‌فایده‌ای است.

Harto es necio y loco, quien vacue su cuero por henchir el de otro.

هست یارو بدون شک یک خر
گر خود او گرسنگی بکشد
تا غذایی دهد به فرد دگر.

La buena vida padre y madre olvida.

حال و روز تو که بر وفق مراد
شود و زندگی‌ات باشد شاد
پدر و مادر تو رفته ز یاد.

Necios y porfiados hacen ricos los letrados.

می‌کند اسکل خنگ و گاگول
همچنین کله‌شق نامعقول
کیف پول وکلا را پرِ پول.

Quien mal casa, tarde enviuda.

آرزوی بیوه بودن می‌کند
او که با یک ازدواج نادرست
خویش را در بند یک زن می‌کند.

Reniego del amigo, que cubre con las alas y muerde con el pico.

حذر زان دوست ناباب باید
که پوشاند تو را با بال‌هایش
و با منقار نابودت نماید.

Si no va el otero á Mahoma, vaya Mahoma al otero.

کوه اگر نزد محمد نرود
باید آقای محمد شخصاً
نزد آن کوه مشرف بشود.

Si uno dos y tres te dicen que eres asno, ponte un rabo.

اگر یک نفر یا دو تن یا سه تن
بگویند تو یک خری جان من
درِ کون خود تو دمی را بزن.

Vos doña, yo doña, quien botara á porca fora?

من خانم و تو خاتون
پس خوکه رو کی حالا
باید ببره بیرون؟

Yo dueña y vos doncella, quien barrerá la casa?

من خانم و تو بانو
پس خونه رو کی حالا
باید بکنه جارو؟

Yo sé que me sé, mas de esto callar me he.

بنده می‌دانم آنچه می‌دانم
لیک حتی کلامی از آن را
این محال است بر زبان رانم.

A barba de necio aprenden todos á rapar.

هر کسی با زدن ریش خرفت
شیوهٔ ریش زدن یاد گرفت.

A clérigo hecho de fraile, no le fies tu comadre.

راز خود را به هیچ روی نگو
به کشیشی که راهبی بود او.

Acuestate sin cena, y amanecerás sin deuda.

بی‌شام بخواب تا بدهکار
فردا نشوی ز خواب بیدار.

A Dios rogando y con el mazo dando.

دعا کردن به درگاه خداوند
و با چکش زدن تک‌ضربه‌ای چند.

A hija casada salen nos yernos.

بعد از آنی که دگر دخترمان شوهر کرد
تازه یک‌عالمه داماد به ما روی آورد.

A la muger y á la picaza, lo que dirias en la plaza.

تو به یک زن یا به یک پرچانهٔ بسیارگو
آنچه خواهی گفته آید بر سر بازار گو.

A las veces lleva el hombre á su casa con que llore.

بسا چیزی به خانه آورد مرد
که اشکش را سپس در خواهد آورد.

Al desdichado poco le vale ser esforzado.

در این دنیا کسی بدشانس اگر بود

دل و جرئت ندارد بهر او سود.

Al gusto dañado lo dulce le es amargo.

هر کسی ذائقه‌اش رفته ز دست

طعم شیرین به مذاقش تلخ است.

Al hombre venturero, la hija le nace primero.

هر زمانی شانس مردی بهتر است

اولین فرزند او یک دختر است.

Allégate á los buenos, y serás uno dellos.

تو با نیکان چو کردی همنشینی

خودت را یک تن از آنان ببینی.

Al que mal hace, nunca le falta achaque.

هر کسی آدم خطاکاری است

لنگ عذر و بهانه هرگز نیست.

Amigo del buen tiempo mudará con el viento.

دوست روزهای سرخوش و شاد

راه خود را عوض کند با باد.

Amigo reconciliado, enemigo doblado.

دشمن اندر دشمن است آن دوستی که داشتی

کو پس از قهری که کرده می‌کند باز آشتی.

Amor de niño, agua en cesto.

عشق پسری جوان و کم‌سال

آبی است که هست توی غربال.

Amor de padre, que todo lo otro es aire.

عشق تنها در دل بابای ماست

عشق‌های دیگران باد هواست.

Amor loco, yo por vos, y vos por otro.

عشق جگرسوز جنون‌آوری

من به تو دارم، تو به آن دیگری.

A muger mala poco le aprovecha guarda.

جنس یک زن خراب باشد اگر

رنج پاییدنش رود به هدر.

Animo vence en guerra, que no arma buena.

نه سلاحی نکو که جرئت دل

فتح را بهر ما کند حاصل.

A quien tiene buena muger, ningun mal le puede venir, que no sea de sufrir.

مرد وقتی زن خوبی دارد

هر بلا را به خوشی تاب آرد.

A quien tiene mala muger, ningun bien le puede venir, que bien se puede decir.

مرد وقتی صاحب یک همسر تخس و بلاست

انتظار شادمانی داشتن از وی خطاست.

A quien vela, todo se le revela.

بهر آن مردی که مشغول تماشا می‌شود

در نهایت خودبه‌خود هر چیزی افشا می‌شود.

Ara por enjuto ó por mojado, no besarás á tu vecino en el rabo.

خشک و تر، شخم بزن تا که نگردی مجبور

کون همسایهٔ خود را تو ببوسی با زور.

Ares, no ares, renta me pagues.

خیش را توی زمینت بنهی یا ننهی

سهم اربابی خود را تو باید بدهی.

A rio revuelto, ganancia de pescadores.

توی آن رود که آرام نبود

ماهی خوب توان صید نمود.

A tu criado no le hartes de pan, no pedirá queso.

هیچ نانی نده دست نوکر

تا پنیر از تو نخواهد دیگر.

Bien perdido y conocido.

چیز خوبی را که از کف می‌دهند

تازه آن را قدر و قیمت می‌نهند.

Buenas palabras y ruines hechos engañan sabios y locos.

گفته‌های نیک و کردار بدی همراه آن

عاقلان و ابلهان را می‌فریبد توأمان.

Burlaos con el asno, daros ha en la cara con el rabo.

با الاغی تو کمی شوخی و بازی کن تا

که بکوبد وسط صورت تو دمّش را.

Cada ollero su olla alaba, y mas si la trae quebrada.

هر کوزه‌گری به کوزه‌اش فخر آرد

مخصوصاً اگر کوزه ترک هم دارد.

Cada uno sabe donde le aprieta el zapato.

آن‌کسی که کفش را کرده به پاش

خوب داند می‌زند پا را کجاش.

Cierra tu puerta, y harás tu vecina buena.

هر زمانی که در خانهٔ خود را بندی

زن همسایه شود فرد شرافتمندی.

Compuesta no hay muger fea.

هیچ زنی زشت نباشد اگر

رخت قشنگی بنماید به بر.

Con mal está la casa donde la rueca manda al espada.

چرخ نخریسی به شمشیر امر وقتی می‌کند

بی‌گمان اوضاع خانه می‌شود بسیار بد.

Da Dios alas á la hormiga para que se pierda mas aina.

خدا بال‌هایی به موری دهد

که او زودتر سوی مرگش جهد.

De gran subida gran caida.

هرچه بالاتر روی وقت صعود

یک سقوط ژرف‌تر خواهی نمود.

De la mala muger te guarda, y de la buena no fies nada.

از زن بد همیشه می‌پرهیز

اعتمادی نکن به خوبش نیز.

De la mano á la boca se pierde la sopa.

در همین راه بین دست و دهان

دیگر از سوپمان نمانده نشان.

Despues del daño cada uno es sabio.

بعد از این‌که فتنه‌ای برپا شود

هر کسی یک عاقل دانا شود.

Desque nací lloré, y cada dia nace porqué.

گریه کردم چون به دنیا آمدم عندالورود
حالیا هر روز می‌فهمم دلیل آن چه بود.

De un hombre necio á vezes buen consejo.

گاهگاهی کس‌مشنگی بی‌خرد
پند و اندرز درستی می‌دهد.

Dijó la sarten á la caldera, Tirte allá, cul negra.

گفت ماهیتابه کتری را که آه
دور شو از پیش من ای کون‌سیاه.

Di mentira, y sacarás verdad.

دروغی سر هم بکن تا بدین‌سان
حقیقت به چشم تو گردد نمایان.

Dios es el que sana, y el médico lleva la plata.

گرچه بیمارا شفاشون از خداست
حق ویزیتش برای دکتراست.

Do entra beber, sale saber.

باده هنگامی که وارد می‌شود
عقل و هوش فرد بیرون می‌رود.

Do falta dicha, por demas es diligencia.

شانس وقتی که نباشد، پشتکار
اصلاً و عمراً نمی‌آید به کار.

Donde una puerta se cierra, otra se abre.

هرکجا بسته می‌شود یک در
می‌شود باز یک در دیگر.

Do va mas hondo el rio, hace menos ruido.

عمق جوی آن‌جا که باشد بیش‌تر

می‌رود آرام و بی‌تشویش‌تر.

Duerme á quien duele, y no duerme quien algo deve.

تواند تا بخوابد مرد بیمار

ولی دور است خواب از یک بدهکار.

Echate á enfermar, verás quien te quiere bien, y quien te quiere mal.

بیمار بشو که خوب می‌فهمی کیست

کو دوست راستین تو هست و که نیست.

El bobo, si es callado, por sesudo es reputado.

تا دهان خنگ دارد چفت و بست

خلق پندارند او هم عاقل است.

El consejo de la muger es poco, y quien no le toma es loco.

پند یک زن گرچه بس ناقابل است

هر کس آن را نشنود یک جاهل است.

El cuerdo no ata el saber á estaca.

دانش خود را چو عاقل بود مرد

روی یک قلاب آویزان نکرد.

El dia que te casas, ó te matas ó te sanas.

تو در آن روز که زن می‌گیری

یا شفا گیری و یا می‌میری.

El hombre es el fuego, la muger la estopa; viene el diablo y sopla.

مرد است چو آتش و زن الیاف کتان

سرمی‌رسد و می‌دمد ابلیس بر آن.

El huego y el amor no dicen: Vate á tu lavor.

آتش و عشق نگویند به تو
در پی کار خودت باش و برو.

El lobo do halla un cordero, busca otro.

گرگ هر جا بره‌ای را یافته
در پی آن دیگری بشتافته.

El lobo pierde los dientes, mas no los mientes.

گرگ دندانش اگر از دست شد
طینتش می‌ماند اندر جای خود.

El malo siempre piensa engaño.

آدم بد همیشه شک دارد
طرفش نیت کلک دارد.

El mal que de tu boca sale, en tu seno se cae.

از دهانت چون برآید کینه‌ات
می‌گریزد در میان سینه‌ات.

El perro viejo, si ladra, da consejo.

هر سگی پیر است پندی می‌دهد
چون بنای واغواغی می‌نهد.

El que á su enemigo popa, á sus manos muere.

عدو را سرسری هر کس بگیرد
یقین روزی به دست او بمیرد.

El que ley establece, guardarla debe.

هرکه یک قانون خود او می‌نهد
او خودش باید به آن تن در دهد.

El tramposo presto engaña al codicioso.

مرد شیاد پدرسوخته‌ای خیلی زود
از سر مرد طمعکار کله را بربود.

Engáñame en el precio, y no en lo que merco.

در مورد قیمت تو مرا گول بزن
در مورد اصل جنس اما اصلاً.

Entienda primero, y habla postrero.

اولش گوش بکن، بعد از آن
سخنت را تو بیاور به زبان.

Gloria vana florece, y no grana.

ستایش از خود و خود را مدام کردن باد
شکوفه‌ای کند و میوه‌ای نخواهد داد.

Goza tú de tu poco, mientras busca mas el loco.

تا پی بیش‌تر است اسکل خر
تو از آن اندک خود لذت بر.

Hablar sin pensar es tirar sin encarar.

سخن گفتن بدون فکر و تدبیری
بُود پرتاب تیری بی‌هدف‌گیری.

Hizonos Dios, y maravillámonos nos.

خلقمان کرده‌ست دادار کریم
لیک ما خود را ستایش می‌کنیم.

Hombre que no tiene cabeza no ha menester bonete.

گر بر تن مرد سر نباشد
محتاج کله دگر نباشد.

Ir á la guerra ni casar, no se ha de aconsejar.

تو به یک مرد دو تا توصیه منما ابداً:

به نبردی برود یا که بگیرد یک زن.

Juras del que ama muger, no se han de creer.

کسی که دلش بی‌قرار زنی است

قسم‌های او ناپذیرفتنی است.

La caridad bien ordenada comenza de sí propia.

عمل خیر اگر درست و بجاست

جای آغاز آن سرای شماست.

La muger del ciego para quien se affeyta?

زن مردی که هست نابینا

بهر کی پس بزک کند خود را؟

Lo ageno siempre pia por su dueño.

آنچه در دست تو، اما مال فردی دیگر است

در فراق صاحب خود بی‌قرار و مضطر است.

Lo que con los ojos veo, con el dedo lo adevino.

آنچه در پیش دو چشمم دارمش

با سرانگشتان خود بشمارمش.

Lo que hace el loco á la derreria, hace el sabio á la primeria.

آنچه را بی‌عقل در پایان کند

آدم عاقل در آغاز آن کند.

Lo que la fuerça no puede, ingenio lo vince.

آنچه بیرون از توان زور بود

ابتکار آدمی خواهد نمود.

Lo que la muger quiere, Dios lo quiere.

آنچه یک زن اراده کرد آن را
گویی آن را اراده کرده خدا.

Lo que saben tres, sabe toda res.

آنچه آن را سه نفر می‌دانند
همهٔ خلقِ دگر می‌دانند.

Los niños y los locos dicen la verdad.

بچه‌ها و آن‌کسانی که خرند
راستش را بر زبان می‌آورند.

Mas vale mala avenencia que buena sentencia.

یک توافق اگرچه معیوب است
بهتر از یک شکایت خوب است.

Mas vale ruin asno que ser asno.

یک خر بد داشته باشی اگر
از خر خود بودن تو خوب‌تر.

Mas vale solo que mal acompañado.

اگر تنها شوی بی یار و یاور
ز جمع نارفیقان است خوش‌تر.

Muchos besan manos que quierian ver cortadas.

بسا آنان که دستی را ببوسند
که روز قطع آن را می‌بیوسند.

Muger, viento, y ventura, presto se muda.

در سه پدیده: زن و تقدیر و باد
هست دگرگون شدن اندر نهاد.

No diga la lengua por do pague la cabeza.

زبان نگذار چیزی را عیان سازد

که سر باید بهایش را بپردازد.

No es de vero lágrimas en la muger, ni coxuear en el perro.

آن دو چیزی که به‌کل راستکی نیست که نیست

اشک‌های زنی و لنگ زدن‌های سگی است.

No es en mano del piloto que dexe el viento su soplo.

ناخدا را اختیاری نیست تا

باد را گوید که سوی ما نیا.

No falte voluntad, que no faltará lugar.

کمبود اراده هرکجا نیست

کمبود مجال کارها نیست.

No halla agua en la mar.

به دریا هم که بفرستید او را

بدون آب بازآید ز دریا.

No hay casa do no haya su calla! calla!

خانه‌ای نیست در تمام جهان

«هیس، هیس»ی نباشد اندر آن.

No hay cerradura, si es de oro la ganzua.

هرکجایی کلنگ زرینی است

هیچ قفل و حفاظی آن‌جا نیست.

No hay dulzura sin sudor.

تا تو عرق جبین نریزی

در کام خود انگبین نریزی.

No se pierde todo lo que está en peligro.

هرکجا چیزی اگر در خطر است

نه چنین است که کلاً هدر است.

No te tomes con el ollero, que del burro hace dinero.

مطلقاً دعوا نکن با اوستای کوزه‌گر

کز خرابی پول درمی‌آورد او بیش‌تر.

Olla que mucho hierve, sabor pierde.

شوربایی که جوش خورده زیاد

عطر خود را ز دست خواهد داد.

Paga lo que debes, sanarás del mal que tienes.

دِین خود را چو به مردم دادی

دیگر از رنج و عذاب آزادی.

Palabra y piedra suelta no tiene vuelta.

کلامی از دهان و سنگی از دست

چو ول شد، بازگشت آن محال است.

Para los desdichados se hizo la horca.

طناب و چوبه‌های دار هر جاست

برای مردم بدشانس برپاست.

Pariente a la clara el hijo de mi hermana.

پسر خواهر من فامیلی است

و در این مسئله هم بحثی نیست.

Pelean los ladrones y descubrense los hurtos.

بین دزدان تا که دعوا می‌شود

راز دزدی‌ها هویدا می‌شود.

Peso y medida quitan al hombre fatiga.

از اذیت شدن و درد و گزند

وزن و اندازه تو را دور کنند.

Piensan los enamorados que tienen los otros los ojos quebrados.

عاشقان راست چنین وهم و خیالی در سر

که به‌کل چشم ندارند کسان دیگر.

Poca hiel hace amarga mucha miel.

کمی زرداب اگر افتد در آن‌جا

نماید تلخ یک‌عالم عسل را.

Por la calle de despues se va á la casa de nunca.

از خیابان صبر کن، الآن

خانهٔ هرگز است مقصدمان.

Puerta abierta al santo tienta.

گر دری باز بماند چه بسا

بکند وسوسه قدیسی را.

Puridad de dos, puridad de Dios; puridad de tres, de todos es.

راز دو نفر راز خدای یکتاست

راز سه نفر راز تمام دنیاست.

Quando el diablo reza, engañarte quiere.

هر زمان ذکر بگوید شیطان

شیره خواهد که بمالد سرمان.

Quando el villano está rico, no tiene pariente, ni amigo.

تا دهاتی پولداری می‌شود

دوست و فامیل یادش می‌رود.

Quando todos te dijeren que eres asno, rebuzna.

همه گر بگویند هستی تو خر
تو، جان برادر، بگو عرّوعر.

Quando una puerta se cierra, ciento se abren.

گر دری بر روی تو گردد فراز
صد در دیگر شود زان‌سوی باز.

Quien á treinta no asesa, no comprará dehesa.

هرکه در سی‌سالگی یک بی‌مخ است
ملک و املاکی نمی‌آرد به دست.

Quien bien quiere á Pedro, no hace mal á su perro.

چنانچه کسی عاشق پدرو بود
سگش را اذیت نخواهد نمود.

Quien canta, sus males espanta.

هر کسی آواز می‌خواند
غصه را از خویش می‌راند.

Quien con lobos anda, á aullar se enseña.

او که با گرگ‌ها به راه افتاد
زوزه از گرگ‌ها بگیرد یاد.

Quien dice lo suyo, mal callará lo ageno.

او که راز خویش را افشا نمود
رازدار دیگر آدمها نبود.

Quien guarda su poridad escusa mucho mal.

هرکه از افشای راز خویش بنماید حذر
دور دارد خویش را از ضدحال و دردسر.

Quien ha criados, ha enemigos no escusados.

هر کسی که نوکرانی دارد او
دشمنان بی‌امانی دارد او.

Quien las cosas mucho apura, no tiene vida segura.

او که دنبال فضولی در امور دگری است
زندگی کردن او کار بسی پرخطری است.

Quien lazo me armó, en él cayó.

برای بنده همانی که دام بنهاده
درون دام خودش مثل این‌که افتاده.

Quien mas tiene, mas quiere.

هرقدَر بیش‌تر آدم دارد
طمع بیش‌تری هم دارد.

Quien ménos procura, alcanza mas bien.

هر کسی درخواست‌هایش اندک است
پاسخ نیکوتری آرد به دست.

Quien mucho habla, mucho yerra.

او که بسیار سخن می‌گوید
دم به دم راه خطا می‌پوید.

Quien no tiene mas de un sayo no puede prestarlo.

هر کسی یک کت اگر دارد و بس
نتواند دهدش قرض به کس.

Quien poco sabe, presto lo reza.

هر کسی چیز کمی می‌داند
فوری آن را به زبان می‌راند.

Qui escudella daltri espera, freda la menja.

هرکه چشمش در پی دیس غذای دیگری است

در نهایت قسمتش غیر از غذایی سرد نیست.

Sacarlo de entre los cardos, sacároslo hemos de entre las manos.

بچینش از میان خارها تا

برون آریم از دست تو آن را.

Tras el vicio viene el fornicio.

پس از آن‌که یک شر به ما می‌رسد

یکی شر بدتر فرا می‌رسد.

Tras pared ni tras seto, no digas en secreto.

رازهای خویشتن را ای عمو

پشت پرچین یا که دیواری نگو.

Triste es la casa, donde la gallina canta, y el gallo calla.

مطلقاً خیری در آن خانه نمی‌آید به دست

گر در آن‌جا مرغ می‌خواند، خروسش ساکت است.

Viento y ventura poco dura.

به ندرت باد و بخت شادکامی

برای مدتی دارد دوامی.

ترجمهٔ منظوم ۱۰۰ ضرب‌المثل اسکاتلندی

Fair fa' gude drink, for it gars folk speak as they think.

بادهٔ ناب سلامت بادا
می‌شود باعث این‌که همه‌جا
به همان‌گونه که می‌اندیشند
حرف خود را بزنند آدم‌ها.

He that marries a widow and twa dochters has three stark thieves.

مرد وقتی که ازدواج کند
با زنی بیوه و دو دختر او
سه نفر سارق تمام‌عیار
دارد اندر سرای خود یارو.

If wishes were horses beggars wad ride, and a' the warld be drowned in pride.

آرزوها اسب می‌بودند اگر
هر گدایی هم سواری می‌نمود
کل دنیا نیز از سر تا به بن
در غرور و در تکبر غرق بود.

My market's made, ye may lick a whup-shaft.

(نامزد وقتی که دارد دختری
گوید او به خواستگار دیگری:)
بر سر آمد موقع بازار من
دستهٔ شلاق را لیسش بزن.

O' bairns' gifts ne'er be fain; nae sooner they gie than they tak it again.

با هدایایی که کودک می‌دهد

سرخوش و شادان نباید شد؛ چرا؟

چون به محض این‌که آن را می‌دهد

بازپس می‌گیرد آن را از شما.

Stable the steed, and put your wife to bed when there's night wark to do.

اسب را داخل اصطبل ببر

و زنت را تو بنه در بستر

کار اگر هست برای انجام

که بباید بشود شب‌هنگام.

A fool is happier thinking weel o' himself, than a wise man is o' others thinking weel o' him.

ابلهی که خویش را آدم‌حسابی داند او

شادتر از عاقلی باشد که او را دیگران

می‌شناسند آدمی باارزش و باآبرو.

A raggit coat was ne'er a mote in a man's marriage.

بر تن داماد وقت ازدواج

آن کتی که کهنه بودش تاروپود

مایهٔ خوش‌شانسی یارو نبود.

Fools aye see ither folk's fauts and forget their ain.

آن‌کسان که کس‌ببوهای مشنگ‌اند و خرند

عیب‌های دیگران را در نظر می‌آورند

عیب‌های خویشتن را هم ز خاطر می‌برند.

He has mair wit in his wee finger than ye hae in your hale bouk.

او در انگشت کوچکش باری

بیش از آن عقل دارد انگاری

که تو در کل هیکلت داری.

He that ill does never gude weens.

او که خود انسان بدکاری است

در خیال او نکوکاری

در میان دیگران هم نیست.

He that seeks trouble 'twere a pity he should miss it.

او که دنبال دردسر گردد

مایهٔ بس تأسف است و دریغ

دست خالی اگر که برگردد.

He's a poor beggar that canna gang by ae door.

او چه بدبخت گدایی باشد

هر زمانی که ز پیش یک در

نتواند برود جای دگر.

I ken how the warld wags: he's honour'd maist has moniest bags.

نیک دانم که جهان چون گردد

هر کسی کیسهٔ او بیش‌تر است

عزت و حرمتش افزون گردد.

Maidens want naething but a man, and then they want a'thing.

گرچه غیر از شوهری چیزی نخواهد دختری

بعد از آنی که برای خود بیابد شوهری

می‌شود او طالب هر جور چیز دیگری.

"The meal cheap and shoon dear," quo' the souter's wife, "I'd like to hear."

«دوست دارم بشنوم کاندر جهان

آرد ارزان است، کفش اما گران.»

همسر کفاش می‌گوید چنان.

A beggar's wae that anither by the gate gae.

جگر مرد گدا از غم و حسرت بدرد

گر گدای دگری از جلوی در گذرد.

A' complain o' want o' siller, but nane o' want o' sense.

ز بی‌پولی بشر شکوا برآرد

ز بی‌عقلی شکایت کس ندارد.

A dink maiden aft maks a dirty wife.

غالباً از دختری آراسته

همسر چرک و پلشتی خاسته.

A fair maid tocherless will get mair wooers than husbands.

دختری که بی‌جهاز است و لوند

خواستگارانش فزون از شوهرند.

A fidging mare should be weel girded.

مادیانی چموش را خوب است

قاطعانه گرفت و محکم بست.

A fool may gie a wise man a counsel.

ای بسا که کله‌پوک جاهلی

می‌دهد پندی به مرد عاقلی.

A friend's ne'er ken't till he's needed.

تا که کار تو نیفتد با دوست

نشناسیش که بد یا نیکوست.

A house wi' a reek and a wife wi' a reard will mak a man rin to the door.

خانه‌ای مملو ز دود و همسری بدذات و گند

مرد را از خانه‌اش فوری فراری می‌دهند.

A reeky house and a girnin' wife, will lead a man a fashious life.

یک عیال نق‌نقو و یک سرای پر ز دود

روزگار مرد را زیر و زبر خواهد نمود.

A rich man's wooing's no lang doing.

خواستگاری کردن مرد غنی

وقت چندانی نگیرد از زنی.

A tocherless dame sits lang at hame.

دختر خانه زمانی که ندارد او جهاز

توی خانه می‌نشیند مدتی خیلی دراز.

A toolying tike comes limping hame.

آن سگی که می‌رود دنبال جنگ

راهی خانه شود با پای لنگ.

An ill-willy cow should hae short horns.

شاخ‌های گاو تخس و کله‌خر

اندکی باید شود کوتاه‌تر.

An only dochter is either a deil or a daw.

هر زمانی که یکی‌یکدانه باشد دختری

یا یک ابلیس است یا بی‌عرضهٔ شرم‌آوری.

Beauty's muck when honour's tint.

پاکی دامن اگر رفت از دست

خوشگلی کپه‌ای از تاپاله‌ست.

Better a tocher in her than wi' her.

آن جهیزیه که زن توی وجودش دارد

به از آنی که برای تو به همراه آرد.

Better sma' fish than nane.

ماهی کوچکی که دست من است
بهتر از ماهی‌ای نداشتن است.

Bourdna wi' bawty lest he bite ye.

تو با یک سگ نکن شوخی، مبادا
که او ناگه بگیرد پاچه‌ات را.

Butter and burn trouts gar maidens fart the wind.

ماهیان قزل‌آلا و کنارش کره است
این دو تا باعث گوزیدن یک باکره است.

Diet cures mair than doctors.

درد را درمان نماید کم‌خوری
بیش‌تر از هر دوا و دکتری.

Dinna speak o' a raip to a chield whase father was hanged.

پیش آن کودک که بابایش به دار
رفته است اسم طنابی را نیار.

Eild and poortith are a sair burden for ae back.

پیری و جیبی تهی از سیم و زر
بار سنگینی است روی یک کمر.

Eith learned soon forgotten.

فوری از یاد می‌رود آنی
که بیاموزی‌اش به آسانی.

Every craw thinks his ain bird whitest.

هر کلاغی همیشه پندارد
جوجه‌ای بس سفیدتر دارد.

Every man thinks his ain craw blackest.

هر آدم زاغ خود را بس سیه‌تر
بداند از همه زاغان دیگر.

Fools are aye fond o' flittin', and wise men o' sittin'.

اسکلا عاشق تغییر مکان‌اند، اما
عاقلا عاشق این‌اند بمونند یه جا.

God sends fools fortunes.

خداوند بخت خوش و شانس را
عطا می‌نماید به کس‌میخ‌ها.

Hae you gear or hae you nane, tine heart and a' is gane.

خودت را تا که می‌بازی، چه دارا و چه ناداری
همه دار و ندار تو ز کف رفته‌ست انگاری.

Happy's the maid that's married to a mitherless son.

دختری سرخوش و خوشبخت بُود آن دختر
که زن آن پسری شد که ندارد مادر.

He puts in a bad purse that puts in his pechan.

هر کسی در شکمش جای دهد
توی یک کیسهٔ ناجور نهد.

He speaks in his drink what he thinks in his drouth.

موقع مستی بیارد بر زبان
آنچه در هشیاری اندیشد به آن.

He that comes first to the ha' may sit where he will.

او که اول توی تالار آمده‌ست
هرکجا میلش کشد خواهد نشست.

He that marries a beggar gets a louse for a tocher.

با گدایی هرکه وصلت کرده است

یک شپش جای جهاز آورده است.

He that marries a daw eats muckle dirt.

او که وصلت می‌کند با یک زن بی‌دست‌وپا

ای بسا خیلی کثافت می‌خورد جای غذا.

He that shows his purse tempts the thief.

کیف خود را چو کسی داده نشان

دزد را وسوسه کرده با آن.

He that speaks to himsel speaks to a fool.

هر کسی با خویش گرم گفت‌وگوست

گرم صحبت با مشنگی کس‌ببوست.

He that's scant o' wind shouldna meddle wi' the chanter.

نفس‌تنگی اگر دارد یک آقا

نباید پیشه گیرد نی‌زنی را.

He's a fool that asks ower muckle, but he's a greater fool that gies it.

او که بیش از حد بخواهد ابلهی باشد، ولی

او که آن را می‌دهد ابله‌تر است از اولی.

He's a gude piper's bitch; he's aye in at meal-times.

شبیه ماچه‌سگ خوب نی‌لبک‌زن‌هاست

همیشه موقع صرف غذا درون سراست.

He's an auld horse that winna nicher at corn.

اسب پیری است چو با دیدن جو

نکشد شیههٔ جانانه یهو.

He's as welcome as snaw in hairst.

دیدن او هست چیز دلپذیر و دلنشینی
مثل برفی که سر برداشت خرمن ببینی.

He's weel worthy o' sorrow that buys it wi' his ain siller.

مستحق ماتم است آن بی‌خرد
کو به پول خویش آن را می‌خرد.

He's wise that kens when he's weel enough.

عاقل آن باشد که می‌داند که کی
حال و اوضاعش اُورت است و اُکی.

Highest in the court, nearest the widdie.

برجسته‌ترین مقام دربار
پیوسته‌ترین به چوبهٔ دار.

His eggs hae a' twa yolks.

مرغ او تخمی اگر بگذارد
جای یک زرده دو زرده دارد.

I can scarce believe ye, ye speak so fair.

بهر من باور این گفتهٔ تو سنگین است
سخنان تو دل‌انگیز و خوش و شیرین است.

If a man's gaun down the brae ilka ane gies him a jundie.

وقتی کسی از تپه به پایین افتاد
هر کس سر راه است هلش خواهد داد.

If ye hae little gear ye hae less care.

گر تو را خواسته و چیز کم است
غصه و دغدغه‌ات نیز کم است.

Ill got gear ne'er prospered.

برکت نیست درون آن مال

که نه حاصل شود از راه حلال.

Ill won, ill wair'd.

آنچه از راه بدی آمد به دست

نیز در راه بدی از دست جست.

In ower muckle clavering truth is tint.

توی وراجی بسیار زیاد

می‌رود حق و حقیقت از یاد.

It's a sair dung bairn that mayna greet.

گریه وقتی نمی‌کند کودک

سخت و بدجور خورده است کتک.

It's ill to tak the breeks aff a bare arse.

کندن شلواری از یک کون لخت

هست کاری زشت و ناجور و زمخت.

It's stinking praise comes out o' ane's ain mouth.

بوی گندی می‌دهد تحسین اگر

از دهان خویشتن آید به در.

Kindle a candle at baith ends, and it'll soon be done.

شمع را از هر دو سو روشن کنید

تا بسوزد زود و گردد ناپدید.

Like the cat, fain fish wad ye eat, but ye are laith to weet your feet.

چون گربه اگرچه عشق ماهی داری

از تر شدن پای خودت بیزاری.

Love has nae lack, be the dame e'er sae black.

کم‌وکسری‌ای در دل عشق نیست

اگرچند دختر سیه‌چرده‌ای است.

Misterfu' folk maunna be mensefu'.

حیای گدا گشنه‌ها نابجاست

که بر این جماعت وقاحت رواست.

Money's like the muck midden, it does nae gude till it be spread.

پول همچون کپهٔ تاپاله‌ای است

تا نگردد پخش، در آن خیر نیست.

Ne'er do ill that gude may come o't.

هیچ موقع شر نکن با این امید

تا مگر خیری از آن خواهد رسید.

Ne'er use the taws when a gloom will do.

گر به یک اخم شود کار درست

مدد از ترکه نمی‌باید جست.

Ower mony cooks spoil the broth.

آشپزها گر زیاد از حد بُود

آشِشان چیز پلشتی می‌شود.

Ower muckle hameliness spoils gude courtesy.

خودمانی شدن بیش از حد

دشمن حسن نزاکت باشد.

Poor folk's friends soon misken them.

دوستان مردمان مستمند

زود آنان را ز خاطر می‌برند.

Sue a beggar and gain a louse.

از گدایی تو شکایت بنما
تا بگیری شپشی از آقا.

The smith's mear and the souter's wife are aye warst shod.

مادیان نعلبند و همسر کفاش
بدترینِ کفش‌ها را کرده باشد پاش.

The worth o' a thing is best kenned by the want o't.

ارزش هر چیز می‌فهمی که چیست
هر زمان محتاج آن هستی و نیست.

There's nae reek but there's some heat.

هیچ دودی نبوده در جایی
که کنارش نبوده گرمایی.

There's nane sae busy as him that has least to do.

آن‌کسی از همهٔ خلق گرفتارتر است
کز همه مشغله‌اش کم‌تر و کم‌کارتر است.

They that come wi' a gift dinna need to stand lang at the door.

با هدیه‌ای به جایی اگر پا نهاده‌اند
کم‌تر در انتظار ورود ایستاده‌اند.

They that love maist speak least.

آن‌کسانی که فزون‌تر عاشق یکدیگرند
کم‌ترینِ حرف‌ها را بر زبان می‌آورند.

"They're a bonny pair," as the craw said o' his feet.

«جفت قشنگی‌اند.» بدان‌سان که در نهفت
دربارهٔ دو پای خودش یک کلاغ گفت.

"They're a bonny pair," as the deil said o' his cloots.

«یک جفت قشنگ‌اند.» همان‌گونه که شیطان

دربارهٔ سم‌های خودش گفت بدین‌سان.

Though ye tether time and tide, love and light ye canna hide.

گر زمان و جزر و مد را نیز در زندان کنی

عاشقی و نور را حاشا اگر پنهان کنی.

True love is aye blate.

چو عشقی واقعی و راستین است

همیشه باحیا و شرمگین است.

True love kythes in time o' need.

راستین و صادقانه چون که باشد عشق ما

در زمان تنگدستی می‌نماید خویش را.

Twa dochters and a back door are three stark thieves.

سه تا سارق ماهر و چیره‌دست

دو تا دختر و یک در پشتی است.

Wark bears witness wha does weel.

کار گواهی دهد این را که کیست

کز دگران کارگر بهتری است.

Were it no for hope the heart wad break.

اگر یار و یاور نمی‌بود امید

دل آدمیزادگان می‌پکید.

What your ee sees your heart greens for.

آنچه را دیدهٔ تو می‌بیند

حسرتش در دل تو بنشیند.

When drink's in wit's out.

هر زمان مشروب باشد توی خون

عقل و هوش آدمی رفته برون.

When love cools fauts are seen.

عشق وقتی سرد گردد، عیب‌ها

یک به یک ظاهر شود در چشم ما.

Women and bairns layne what they kenna.

فقط آن چیزها را که ندانند

زنان و بچه‌ها بر لب نرانند.

Your wit will ne'er worry you.

بهر تو سهمت از شعور و خرد

هرگز اسباب دردسر نشود.